





در باب ظلم و ظلمه

ظلمت ظلم تیره دارد راه / عدل باید چراغ وقت سپاه

خانه ظالمان نه دیر کرده / بنشیب خراب خواهد بود

دود دل خانه سوز ظالم بس / دیگرش ره امان مظالم بس

ظلم تاریک و دل سیه کردت / عدل رخشنده تر ز مه کردت

مرد را ظلم رنج کش باشد / عدل و داد وش حصار تن باشد

چه جنایت بتر ز خون خوردن / وانکه از خلق هر زبون خوردن

بت دریغ دولت ایشان / بتری چون دعای مسکینان

تو ترتی گر باغ سازی دیتم / خرج آن جمله از خراج یتیم

این اثر با صفات تست نه ذات / آفتابی تو وین صفت ذرات

بکن ای دوست چون حسی تو / خلق خویش گر ز هستی تو

توبه بر تیب زنا دانی / تا قلی از خویش [illegible]

داد او به ان و دار سپاسا / بس بگوش دو دسته و ر اشناسا

گر مدانی محل قشر از لوز / گذری کن بدین مشایخ کوز

تا بدانی کردن حضور نیست / با دو گوش چنین ضرورت

در [illegible] باب اول در [illegible]

تو بهارست و روز عیش امروز / بلبل این اضطراب و طیش امروز

وقت یارست دوستان دستی / جای رحمت بر چنین پستی

گرچه جای غنیمت غم نخوریم / دست بر هم زنیم و در گذریم

در چنین برف نه بازاری / بی کفایت بغیر و کاری

شغل دوستان گریش اینین بود / یکدم از دور سر بنا سود

دوستی تشنه تر لب آب / تا از دلیش ناکی نیکی یاد

ز انجمت از بشر ای گر / چند کن تا بهش ترانی [illegible]

سیرت آن گذشتگان بشنو / چون شنیدی بنه اساسی نو

خوش نشیند در عماری گوش / حاصل رنج خود بپاش و بپوش

این عمارت بعدل باید کرد / پیشتر رو بعدل باید کرد

هر کسی لایق بملکی هست / گر بر آن ملک حکم دارد دست

شاه در کشور و ملک در شهر / هر یکی دارد از حکومت بهر

گر نه از معدلت خطاب کند / دان که آن ملک را خراب کند

پادشاهی تو هم بملک خویش / بلکه در هستی خود و تن خویش

اندرین ملک و پادشاهی خود / ثبت کن نام نیکنامی خود

بحیا بی تکلف بهانه مجوی / گر حسابت کنند موی بموی

اگر عدلش نبود در خواب / ملک او را کند بظلم خراب

گر درین خانه بی وقار شوی / و اندر آن خانه شرمسار شوی

این سخن را از اوحدی بررس / گر بجز اوحدی نگوید کس

در نصیحت ملوک بعدل

ای که بر شحنه مملکت شاهی / عدل کن گر زایزد آگاهی

هر کرا این گمان و تدبیر بود / روح صنعه و فرشته گیر بود

خطبه آنت و سکه آن باشد / گرد و گیتی در آن میان باشد

عادلی سایه خدا باشی / ورنه از سایه هم جدا باشی

حکایت

رفت کسری ز خط شهر بدشت / با سواران ز هر طرف می گشت

گلشنی دید تازه و خندان / تازه و تر چو خط دلبندان

بر ز نارنج و نار باغی خوش / زیر هر برگ او چراغی خوش

گفت کآب از کدام جو دارد / که بدین گونه رنگ و بو دارد

باغبانش نه دور ناظر بود / داد پاسخ که نیک حاضر بود

گفت عدل تو داد آب او را / زان نه بیند کسی خراب او را

پادشاهی که زور باشد و مرد / مرد سامال دوست دارد گرد

مال کسی بی عمارتی ننهاد / وین عمارت بعدل باشد و داد

از عمارت نظر ندارد دریغ / بر رعیت چو باد باش و چو میغ

ملک معمور و گنج مالامال / برکشد بخت را اگر دون نال

شاه بی شهر چون ستاند باج — شهر بی ده زبون شود ز خراج

طلب عدل کن ز شاه و وزیر — کو مدان نحو و حکمت و تفسیر

نکوشان عمر و زید را شایند — عدلشان عالمی بیاراید

شاه مهر و وزیر ماه بود — زین دو آفاق در پناه بود

شب چو رفت آفتاب در پرده — مه نیابت کند دو صد مرده

ملک را شب وزیر نام اندوز — حارس و پاسبان بود تا روز

نصب این هر دو کرد کار کنند — نه زر و مرد بی شمار کنند

نشود طالع اختر شاهی — بی وجود مدبر داهی

خنجر خسرو است کلک وزیر — پیر ملک زو نگیرد اکسیر

شاه باشد برون ز عدل چو باغ — ز شب تیره را وزیر چراغ

وزرا ملک را امینانند — کارفرمای دولت ایشانند

وزرایی که در کف جاهند — آسمان قبول را ماهند

گر نپایند کار در دنیاشان — ور نباشد وزارت ایشان

خلق چون شهر گشته سرگردان — در بی خواجه در بدر گردان

[illegible]غادل اهل که پست شود — گاه بچه لشکر کم در پست شود

[illegible]نی بر مثال خود تیشه — در بر دین نباید اندیشه

[illegible]غضبی کز طریق دانش خاست — عقل و دین عذر آن تواند خواست

آن غضب ناپسند باشد و زشت — گر چو کردی مجال عذر نهشت

در جهان هر چه حکمت و دیو است — همه زیاک زهر این دیو است

[illegible] در جهانت از آن تمام شود — غضب و شهوتت غلام شود

[illegible] رسول دینی شوند پاک — تا جهان زین دو دیو گردد پاک

[illegible]زین دو ار گر تو زیر کام کنی — خویشتن را بلند نام کنی

[illegible] یا از جام جهل خود را مست — گر یکبار میروی از دست

در منع شراب و بنگ و مستی

[illegible] باده کم خور خرد بیاد دهد — خویش را یاد او بیاد دهد

[illegible] هوش یار تو به که بیهوشی — هوشیاری تو باده کم نوشی

[illegible] قوت کشد سر از بستان — بنگ رو نیت کند بگورستان

[illegible] ز دیوانه شان جنبان — باده در جنگ و بنگ در ایمان

جنگ و ابان نخود و سنگ بکدار — خوک گندیده و سگ مردار

می سرخت نمد فروش کند — بنگ سبزت گلیم پوش کند

دل سیاهی دهند و روی زرد — بهل این سبز و سرخ اگر مردی

بنگت آن اشتها دهد بدروغ — گر زنا العسل بدا اسپنی و دوغ

می جنانت کند ز نادانی — گر ز باده را پری خوانی

هر سقط کز جهان برو خندند — این دو دلالشان فروبندند

بنگ سر درکشد ز بحیرت — گر نباشد موز و انجیرت

خوردن آب گرم و سبزه خشک — خون لبوزاند چو نافه مشک

بهل آن آب اگر ز کردی — مخور این سبزه را اگر خردی

آب گندیده خاک پوسیده — دست تو چون نفس و روح آلوده

بت پرستی ز می پرستی به — مردن عاقلان ز مستی به

جود نیکست و جود مستان بد — هوشیار از مستپان خود

[illegible] نادم شود بهشیاری — تو ز مستان طمع چه میداری

گرچه در مهر دو و ضع درستی هست — هم شراب ای پسر که نفعی هست

خوردن باده گر شود ناچار — گوشش تا نکند دو تیغ از چار

ساقی نغز و مطربی خوشگوی — نادمی جست صاحبی خوشخوی

تا زر و سیم و نقل داری دی — منه از جای خویش بیرون پی

ور خوری می بخانه دگران — بر حریفان مباش سرد و گران

چشم در شاهد حریف مکن — هزل با مردم شریف مکن

نقل کم خور که می خمار کند — نقل کم کن که پیر نکار کند

بقبول کسان ز جای مشو — عندلیب سخن سرای مشو

وقت خوردن دو باده کمتر نوش — تا نباید بدست رفتن و دوش

تا نگردد خورش گوارنده — مشو ای خواجه می کسارنده

می بهل تا که کار خود بکند — که با خر شکار خود بکند

خورش و می چو در هم آمیزی — خون خود را بخوان خود ریزی

می خوری اعتراف کن بگناه — تا نگردد حرام سرخ سیاه

چند گویی که باده غم ببرد — دین و دنیا نگر که هم ببرد

سخنی شعبه ای نصیحت — بطر و خرمی ز با حصیت

آنکه بر بیش نعم سر و کند　　از دل خویش غم چه دور کند

بهتر از غم کدام یار بود　　که شب و روز بر قرار بود

می جهان خور که او مباح بود　　زنگ و خانه مستراح بود

هرچه مستی کند حرام است آن　　گر شراب است و گر طعام است آن

مستی مال و جاه و زور و جمال　　همه حرام است و نیست هیچ حلال

بضرورت بجز حلال شود　　بی ضرورت نفس وبال شود

آب زمزم گرت کند سرمست　　رو بشوی از حلال بودن دست

تو در آبی چنین دلیر مرو　　بر کنارش رسی بزیر مرو

گرچه غم سوز و غصه کاهست او　　زود برم کاب زیر کاهست او

ورچه آبی تنک نماید سهل　　پای در وی منه تو از سر جهل

بر حذر باش زاب آتش رنگ　　کز نفس اژدهاست تا بنهنگ

آتش باده بر مکن زین پس　　کز آتش جوانی بس

می که آتش ندیده جوش کند　　چون بآتش رسد خروش کند

می چو آتش بر آتشت ریزد　　تو ندانی چه فتنه برخیزد

مرا بمیل آتشین چه کنی　　غصه را یار همنشین چه کنی

این سخنها نه از رعونت خاست　　سخن روشنست و رای راست

در دلم نیست از کسی خاری　　با کسم نیست نیز بازاری

راست زهریست شکرین انجام　　کج نباتی که تلخ دارد کام

تلخی از پند چون توان رفتن　　راست شیرین کجا توان گفتن

مغز این گرچه اکنده از پوست　　فاش گردد که دشمنم یا دوست

خلق را چون نظر بصورت بود　　وطن و منزلی ضرورت بود

چون شود منزل و وطن معمور　　بی زن و خادمی نگیرد نور

تا اگر بکر وی درین چندی　　هم بجا ماند زهر دو فرزندی

گر نگه دارد آن در خانه　　نگه دارد بدست بیگانه

زانکه از مال غم ندارد مرد　　چون بداند که دوست خواهد خورد

عادت زیستن چنین بودست　　شربت مرگ و مردن این بودست

پس چو ناچارت که خواهی زن　　گرد رانی بجوی سپنی گردن

زن دوشیزه خواه نیک نژاد　　که ترا بیند و شود بنوشاد

کامکه با شوهری دگر بود است / نزد او عشوه تو بیهوده است
ور کشش صورت و درم باشد / خود فتوحیت این و کم باشد
اصل و رزن سداد و مستوریست / گرش این هر دو نیست دستوریست
چونکه پیوند شد بنازش دار / بر سر خانه سرفرازش دار
تو درآی ز در سلامش کن / او درآید تو احترامش کن
هر زمانش بدلنوازی کوش / وقت خلوت بلطف و بازی کوش
صاحب رخت و چیز دار او را / نزد مردم عزیز دار او را
از سخنهای خوب و گفتن خوش / بنماز و بطاعتش درکش
بیکن از بینی از خرد نورش / بنصیحت زنام و درد دورش
راه بیگانه در سرای مده / پیرزن را بخانه جای مده
بی ضرورت روا مدار بعال / راه لولی و مطرب و دلال
دل خویشان او مدار دژم / هر یکی را بقدر رنج و غم
[illegible] لطف تو خرم بیار شود / براو تو سازگار شود
با زن خویشتن دو کیسه مباش / و آنچه دارد بسوی خود متراش

عقل از عالم اله است / تحفت از بارگاه شاه آمد
دو ملک با تو اینچنین همراه / سوی ایشان بنیکی تو نگاه
ملک روح با تو و تو بخواب / بش قدری تو خویش را دریاب
نوعوض گشته در سرای سپنج / خادمان تو با جواهر پنج
چار عنصر خمیره جسمت / سه موالید جزوی از اسمت
آب حمال تست و کشتیها / باد فراش تست در شتیها
آتش از مطبخ تو آتش برست / آفتابت بباغ رنگ رز است
تو حفظش جهان نکهت محیط / گر مرکب تری و زر بسیط
شکل عالم از تو آسان شد / دود و دام از دم تو هراسان شد
سنگ چون موم زیر تیشه تست / آب و آهن یکی ز بیشه تست
پوست بیرون کنی ز شیر و پلنگ / در هوا درکشی عقاب و کلنگ
بر سر پیل بر زنی قلاب / گردن شیر درکشی بطناب
دیگران زیر پا دران تو اند / سر درافسار و در عنان تو اند
حیوان و نبات خوردن تست / معدن آهن گوش و گردن تست

آفتابت عقل و ماهت روح / جهل طوفان و علم کشتی نوح

آسمانت سرست و عرشت هوش / حس ده گونه گونه سروش

خلق نیکت بهشت و صورت حور / کرم و رحمت بلند قصور

خلق بد دوزخت و مار غضب / قهر و دیو اکل شواظ و لهب

سیل خشم و نیم خشنودی / دود دام آز و شهوت مردی

بحرها آب چشم و گوش و دهان / [illegible]

کوهها کرده و سبز و جگر / دره و پشته عضوهای دگر

رگ و استخوان و عضله و پی / لحم و غضروف و جلد بر سر وی

سه هزار آلت از درون و برون / درج کردند در تو بلکه فزون

بعد از ان قوت بنائی هشت / با یکی زین هزار آلت ضم گشت

حاصل ضرب بیست و چار هزار آ / که فرهاد کارکن بشمار

بت درو در ایستاده درگاه / تا بلندی گرفت دیوارت

گنج که در دل تو دو از گنج / با کواکب و لیک در یک کنج

جان حباز اکثت و کنگ نشد / ور خصومت سپهر تنگ نشد

در حدیثی دلیل خواستمش / حرمت و آب رو بکاستمش

از مریدان او مریدی حسر / بغضب گفت ازین سخن بگذر

او دلیلست از دلیل مخواه / شرح کردن ز جبرئیل مخواه

هر چه گوید بگوش جان بشنو / در جدل میکنی بعد ر په رو

چون نظر کردم آن غضب کوشی / تن نهادم بعجز و خاموشی

گر ز تسلیم کردمی در حال / مرغ ریشش مرا بهشتی بال

در صفت طلب علم

خشکان پر دلان دین پرور / دل بدین صرف کرده جان برگ

همه نزدیک خلق و دور اندیش / بتوکل نشسته سر در پیش

خون خود بهر دین فدا کرده / بس بدانستنها بدا کرده

چشم بیخوابشان بچهرهٔ زرد / کرده از اشک مردمک را درد

ز علوم گذشتگان ورقی / نزد ایشان به از طلا طبقی

روی در سیر و هیچ رزقی نه / همه در بحر و بیم غرقی نه

گشته قانع بنیم نانی خشک / نفسی خوش ز دن جو نافهٔ مشک

سفره بی نان و کاسه بی خوردی ‌‌ | بر هنر کرده کیسه پر دردی

علم جویان عامل ایشانند | راست کاران کامل ایشانند

همه عقل و یار جان علمست | در دو گیتی حصار جان علمست

خفته بر سر تو پیدارست | مرده با حقیقت یارست

طعمه هیچ‌وی ادست زاید تو | راه چون سوی اوست فاید تو

جوهر او بنوشد اندر آب | آتش او را نسوزد اندر تاب

بروی با دل تو همراهیست | می نشینی نجاتت آگاهست

کس نشانش بخاک نتواند | تند بادش بهلاک نتواند

شاه و سرهنگ ره بدان نبرد | دزد و طرارش از میان نبرد

با تو گنجی جان دوان دایم | تو بی حبه جان مایم

در نکوهش فقهای دون

ای گرگشتی بدان قدر خرسند | گر کسی خواندت بدانشمند

[illegible] بحث کرد و کرد فضول | بکن آنچه خدای گفت و رسول

قول را کشتن چو بحث و نص جلی | بی رخصت چه کردی ای ز علی

[illegible]را تیغ حکم در مشتست | شحنه کش باش دزد خود بکشت

دزد را شحنه راه رخت نمود | کشتن دزد بی گناه چه سود

[illegible] با شحنه چون شریک بود | کوچهار اعسس چریک بود

[illegible]ون نباشد سیاست اندر شهر | دزد خندان و شحنه بقهر

[illegible]ب کرد بر کریوه بود | دزد بر بام طفل و بیوه بود

[illegible]ند و مور میر کجاست | دزد گرند دزد دیگر کجاست

[illegible]د کاروان ده را گر | شحنه در شهر مال هر دو برد

[illegible]ی چو شحنه شد خندان | بر حرم زان فرو برد دندان

[illegible]ن رئیس شد بی ره | نتوان خفت ایمن اندر ده

[illegible]ر دستی که بی عسس باشد | چون ابروی شحنه بس باشد

[illegible]کم حصار شهر بود | داروی درد فتنه قهر بود

[illegible]ن که میوه دار بهشت | بر تن آسوده باره کار بهشت

[illegible]اجای دزد درخت بهشت | با سباز انظر رخت بهشت

[illegible]ممور داده اند این ملک | کر ز خرابی مهل که گیرد گلگ

تا نیج این زمین نخاری تو | بخیال خاره وخس به کاری تو

گر نهایش میوه ها پیدا آید | باغ ما از کلم چه کار آید

همه اندر تراش چون تیشه | کی بماند درخت این بیشه

گوشت دهقان بهر دو ماه خورد | مرغ و بره بهر یک شاه خورد

وین دهقان چو جرم کشته کار | ده خداوند نرم کرده کار

جو خوری نان بدوست داره او | نظری کن بدست یاره او

ده سه درویش نفقه دارد او | بی کرپال او بیره و جره او

شب دهقان کرده گرگ بیرد | روز ما آئی کو ده نوشش بخورد

تو بران باده کرده و خشم بروت | کی آر دهشبان نه بود قوت

ای گرو رفته دیگران کو بی | بهر تو کاو دیگران و دی

هیچ در فقر خود تماشا شد | حاکم شهر خود تو اعی شد

هر که بر نفس خود مسلط نیست | نیست سلطان و اندرین غلط نیست

پادشاهی نگاه داشتن است | دیده و دل براه داشتن است

اندرین تن که ملک خاص تو است | گر تو شاهی حاکی خلاص تراست

راه کی کامه بقا منفعات علاوش | جسته قوام از وجود وت جوهر

عقل راشریف عشق بر ده بجوش | دار چو کبی بجلوه کاه هوش

[illegible] روشن [illegible]

تافته در اعظم باز حق | رسته از سهم [illegible] شکش وادی

گشته مجرد بحکم خلع تماز [illegible] | باز بصورت گشته ز فرط [illegible]

[illegible] تا خلق [illegible] چو روح با اعضا

کان الله کشته [illegible] | واو بلا کان الله آمده در شان

[illegible] قطره [illegible] | خلعت [illegible] گرفته [illegible]

یعنی آن قطره گشته لؤلؤ لالا

شبلی [illegible] جرعه نوش مجلس ذوقش | ذوالنون [illegible]

گوی [illegible] جنید در حریم طوقش | الغرض آن رتبه یافته [illegible]

ثبت دیده [illegible] نقش دل بی ریا

قلب تو ای مخزن اسرار قدم	گنجینه اسرار لایزالی علم

خاطر تو کاشف سر مبهم	رای تو آمد افاضه بر همه عالم

از نور الهی احاطه رحمه شیبا

محرم آفاق و نقش ضمیرت	مهبط الهام قلب عکس پذیرت

نیست بجولانگه وجود نظیرت	مهر درخشنده پیش رای منیرت

مقصود جنین پیش مهر و مه جرا

راز قضا پیش فکرت تو عیان است	سر قدر در مخیله تو نهان است

رای تو آیینه دار کون و مکان است	بر صفت هر چه آن لکمال است

زانکه بنسبت جمال تو لاشد جرا

خاک در قبه قدوس است	طوف در پیش عقل [illegible]



بسم الله الرحمن الرحیم

گذشت روز خوش و عیش روزگار از من | از آن زمان که دل آزرده گشته یار از من
مهی که هر شبه اندر کنار من بودی | کناره کرد و کنون میکند فرار از من
هزار بدر دمن و رزق من فزون کاست | خنک نگشته دل چرخ کجمدار از من
بساز کاری اقبال شاد بودم و لیک | رمید باز چه سبب بخت سازگار از من
نخست یار پی بردن دل از کف من | نمود چهره و بگرفت اختیار از من
پس از سپردن دل برد آن نگار کنون | فزون‌تر است رقیب ستم شعار از من
کنون که بخت سیه روزگار برگشته است | بسان مژه برگشته نگار از من
بسیر باغ نشاید روم که بیزارند | بنفشه از من و باغ از من و بهار از من
اگر چه طالع وارون من پسندیده است | که کم دمی نشود فقر و اضطرار از من
ولیک باک ندارم اگر بدیده نشد | توجه و کرم فخر روزگار از من

هر آنکه مادح خاص معاون الملک است
هراس کی کند از آسمان سفله پرست

محیط جود و جهان هنر فضل و ادب | سر اعاظم و شرف و افتخار نسب
بسان حضرت او کس نبوده در گیتی | گر احترام نسب ملتزم شود بحسب
مربی همه او بوده و مربی او است | خجسته فطرت مردانگی و شفقت رتب
مسبب همه اسباب او فرمود | بروزی و سبب آنچه میتوان سبب
همیشه دم ز فتوت زده است و بخشش و جود | خلاف خلق که عشرت کنند و لهو و لعب
قبول حاجت مردم کند ز فرط کرم | گهی که خواهست کند عشرت و سرور و طرب
کدام کس که فتوتمند از فتوت اوست | اگر ز ملک عراق است یا ز شام و حلب
نخورده نعمت او کس نمانده در گیتی | تبارک الله ازین میزبان ترک و عرب
یگانه که سمی محمد است و علی | اگر حریص فتوت شود ندارد عجب
عجب ز انکه نگوید بمجلس سخنی | که صحبت بذل و کرم گشاید لب

همال حضرت آصف بمجلس آرایی است
بوقت جود علی ابن حاتم طائی است

ایا کف تو هنر خوان کیل و کفیل | ایا سرآمد آفاق در صفات جمیل

به شوکت تو اگر مدعی گواهی خواست | ثبوت تو گواه است و بخشش تو دلیل
ز بستان تو چو چرخم برید و دور فکند | بحکم آنکه بود خصم دودمان جلیل
هر آنچه چرخ زند آسمان نخواهد یافت | مرا نستم نظیر و ترا بجاه عدیل
بنعمت تو که کس را بود بهتر از دوست | اگر نه سفر جهان گشود که بود خلیل
گرت مخاصمه جوید عدو نخواهد خواست | خدای ما که خورد بر تو طعن خصم محیل
تو با قوت و جلال زندگانی کن | بهل ز غصه بمیرد حسود و شوم بخیل
بخصم کو زند با تو لاف همچشمی | که پشه را نرسد همسری کند با پیل
خدایگانا در ملک ری بسی ماندم | همیشه خسته و رنجور و دردمند و علیل
ثبوت تو فزون بود از مدیحه من | که آن بهای کثیر است و این متاع قلیل

بگفته شکر تو شرمند عطا رفتم
پی دعای تو در حضرت رضا رفتم

چکنون که ملک ریم شد بنفت و با سقر | ازین سفر نریم جز با هتمام سفر
چه خوش سرود نصیحتهای نادره گو | که این نصیحت او عنوان نوشت بزر
بهر دیار که بر چشم خلق خوار شدی | سبک سفر کن از آنجا برو بجای دگر
مشقت ریم از دل نمیرود بیرون | مگر باذن تو آنجا چه ستوده سیر

ازین دیار سفر کرده و رهی کردم | پی زیارت فرزند موسی جعفر
امام ثامن و ضامن رضا که درگه اوست | نخست کعبه مقصود بر تمام بشر
خدایگانا عمری بود که مدح ترا | زبس تو گفتم و گفتم نموده‌ام از بر
دراز زمان که سرشته طینت او را | من آن کسم که بمهر تو زاده‌ام از مادر
کنون که اسپغدارم برای حمل بنه | رود وظیفه امسال من بقیمت خر
همیشه تا که بود زنده نام جعفر و معن | ز فرط همت و آزادگی و بخشش زر

بنام زنده بمانی همیشه در ایام
ستایش تو شود پیشه حبیب نظام

۲م
م

ثلث تسع	حمل اسد قوس	ثور سنبله جدی	جوزا میزان دلو	سرطان عقرب حوت
۹۱	ح	ل	ه	ر
۱۸	س	ه	ل	خ
۲۷	ے	د	د	ے
۹۱	ه	ل	خ	س
۱۸	د	د	ے	ے
۲۷	ل	ه	ر	خ
۹۱	د	ے	ے	د
۱۸	ه	ر	خ	ل
۲۷	ل	ح	س	ه
۹۱	ر	ح	ل	ه
۱۸	ح	س	ه	ل
۲۷	ے	ے	د	د
۹۱	س	ه	ل	خ
	کواکب	کواکب	کواکب	کواکب

ثلث تسع	حمل اسد قوس	ثور سنبله جدی	جوزا میزان دلو	سرطان عقرب حوت
		د	د	ے
۲۷	خ	ل	ه	ر
۹۱	د	د	ے	ے
۱۸	ل	ه	ر	ح
۲۷	ه	ل	خ	س
۹۱	ه	ر	خ	ل
۱۸	ل	خ	س	ه
۲۷	د	ے	ے	د
۹۱	ح	س	ه	ل
۱۸	ے	ے	د	د
۲۷	ر	ح	ل	ه
۹۱	ے	د	د	ے
۱۸	ح	ل	ه	ر
۲۷	س	ه	ل	خ

باب دوازدهم در یافت خبی یافتن وحبی است

کر کسی چیزی پنهان کند و کوید کر حکم کن بایدکه اکر چیز
را همیشه بر یکی رنک نهد چه طالع بود و چه زایل و چه انکه
خداوندش مشرقی بود و چه انکه خداوندش مغربی بود و چه انکه
محترق در بین همه نیکو باید نکریستن و ممازجت هر یک
معلوم کردن تا خطا کمتر افتد و بصواب باشد اول
بدرجه درست طالع را معلوم کند و همه ستارکان
مقوم کرداند و خداوندش حد و وجه و ساعت و [illegible]
اثنا عشریه و دریجان معلوم کند و چه جوهرها شناختن
از دلیل جوهر از خداوند طالع بود لون از خداوند ساعت
طعم از خداوند طالع عدد از قمر و عطارد نو و کهن
اندر بعضها فلک بری خوش و کنکره چون خداوند
طالع ساقط بود و نیران و سعدان بدو نظر ندارند

دلیل کند بر کهنه و دانستن عدد اندر درجه قمر بر کیر از
برج و درج و بشمر اکر زوج بود آن باید از یکی افزون
بود و اکر فرد بود یکی بر است و اکر جفت بود در خانها
منقلب دلیل کند کر از دو افزونست و عددها بینا
دار در جایکاه نکاه کن تا دلیل اندر کدام برج بود کر
منقلب دلیل کند کرد رمیان جامه بود و نبات ندارد
و ثابت در زمین و تباه کردد و دو جسدین در سوراخی
و قیمت و طعم و رنک و بوی اندر برج ستاره نکاه
کن چنانکه اکر ستاره کرم بطبع و در برج ترابی باشد
کو که چیزیست که از آب و آتش کشته بود و نو و کهن انکه
کن در کوکب که دلیل بود در مثلثه ناری چون فوق
الارض باشد متصل بستاره ناری شرقی و دو

از احتراق چیزی بود نو واگر بخلاف این بود کهن بود
وبودن قمر در برج گرم وخشك یا سرد وخشك مصمت بود
وبودن قمر در عقرب یا پیوستن بستاره کرد در عقرب بود
چیزی بود مجوف وقمر در طالع یا ثالث چیزی بود
مشبك وچون خداوند طالع در هفتم یا راجع وساقط
چیزی بود سبك واشکال منصوبات این بود و شکلی
کرد ان خداوندان لون وطعم وجوهر بود اینست

عدد	ساعات	ل	ی	ح	ط	ه	د	ر
خداوند صاحب	لون	سیاه	سبز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
خداوند دلیل	لون	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	شکل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
خداوند طعم	طعم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	جوهر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

باب بیستم از طالع حکم کردن بر چند کس جهت آنکه
در ابواب سابقه مذکور نیست وآنچنان باشد که
از یك طالع چند کس را حکم توان کردن چنانکه اول را
حکم از طالع بود ودویم را از دهم وسیم را از هفتم
وچهارم را از چهارم وپنجم را از یازدهم واین
بیشتر گفته اند اما اولی این بود زیرا که بارتفاع
دیگر حاجت افتد وحکم کردن در این چنان بود که
اول را حکم از طالع بود ومستولی بر درجه طالع
بیرون او رند بر آن گونه که یاد کردیم ودویم را
مستولی از درجه عاشر بیرون اورند وعلی هذا
القیاس وساعات را نیز معلوم کنند وآن چنانست
که ابتدا از [illegible] سنبه کرده زحل را داده اند وساعت

دو بهره از روز بستاره کریست فلک اوست و علی

هذا القیاس انچنانچه درین جدولست کوکب خداوند

روز و شب ساعات بیست و چهار گانه معلوم کردند [illegible]

ل	روز	[illegible]	ل	ے	خ	س	ه	د	ر	ل	ے	خ	س	ه
س	یکشنبه روز	[illegible]	س	ه	د	ر	ل	ے	خ	س	ه	د	ر	ل
ر	۲ روز	دوشنبه	ر	ل	ے	خ	س	ه	د	ر	ل	ے	خ	س
خ	۳ روز	سه شنبه	خ	س	ه	د	ر	ل	ے	خ	س	ه	د	ر
د	۴ روز	چهارشنبه	د	ر	ل	ے	خ	س	ه	د	ر	ل	ے	خ
ے	۵ روز	پنجشنبه	ے	خ	س	ه	د	ر	ل	ے	خ	س	ه	د
ه	۶ روز	آدینه	ه	د	ر	ل	ے	خ	س	ه	د	ر	ل	ے

و چون اینها دانسته شد بباید دانست که کودک را

نسبت کرده اند بطبیعت ما از بهر مشاکلت طبعشان

و چهارده سال قمر را بود چنانچه مذکور شد نسبت

کرده اند بعطارد از بهر آنکه احوالش مانند طبع او باشد

و آن ده سال باشد و هشت سال زهره را و نوزده سال

آفتاب را و پانزده سال مریخ را تا آخر عمر این قلت

طبیعتشان و موافقت ایشان با طبایع مردم نهاده اند

پس باید که بعد از آن قوت کوکب بدانند و ضعفان

و سعادت و نحوست و حکم کنند بر زیاده و نقصان

اعمر مولود بقدر عطیه کدخدا باشد با زیادت

آید و نقصان نواقص اما مراد تسییر درجهای

ملاجات بود هر سالی یکدرجه پس اگر بجد نحس رسد

یا بر طبیعت نحوس دلیل کند بر هلاک مولود و اگر

اصحاب دلایل علیه با اصل قوی باشد دلیل قطع کند درین سال

والله اعلم و چون مبنای احکام بر صاحب دور است

و سالهای باقی و ساعات ان پس جدول صاحب دور

و ساعات ان بر رای حکما اینچنین باشد

رو پنج را چنین نویسنه قسه و دیگر از اعداد بگیه
ت ه هزار و پانصه و سی و پنج را سنبله نویسنه
ما یاس فصل دویم در رقوم ایام هفته
بنه ایکشنبه ب دوشنبه ج سه‌شنبه چهار
بنه ه پنجشنبه و جمعه و بعضی رقم شنبه اصفر نویسنه
را صورت ؛ فصل سیم در رقم بروج ؛
را ثور ب جوزا سرطان اسد ه سنبله
میزان ز عقرب ح قوس ط جدی دلو
حوت فلک را به دوازده قسم کرده‌اند هر قسمی را برج
را برجی سی قسم کرده‌اند و هر قسمی را درجه خوانند
و درجه را شصت قسم کرده‌اند و هر قسمی را دقیقه فصل چهارم
در رقوم کواکب زحل ؛ مشتری مریخ شمس قمر رخال

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ا	سه	ه	د	ر	ل	ے	خ
ب	ه	د	ر	ل	ے	خ	سه
ج	د	ر	ل	ے	خ	سه	ه
د	ر	ل	ے	خ	سه	ه	د
ه	ل	ے	خ	سه	ه	د	ر
و	ے	ح	سه	ه	د	ر	ل
ز	خ	سه	ه	د	ر	ل	ے

باب چهاردهم در بیان مسائل حرب و انچنان
باشد که در حرب طالع سائل را معلوم کنند اما باید که
خودش سوال کند یا از نزدیکان او که با او در حرب
خواهد بود چون سپهسالار باید که منجم باحتیاط
طالع مولود را نظر کند و اگر نباشد طالع تحقیق بداند
و حاجت سائل از طالع وقت و خداوندش معلوم کند
و حال خصم از هفتم و خداوندش باید بس تامل کند که قمر

شمس مریخ ۵ زهره ۹ عطارد ۷ ذنب ذنب

راس فصل پنجم در رقم نظرها و حالات

قمر وغیرها نه مقارنه تسدیس ع اجتماع له

استقبال ق احتراق ف شرف ط درهبوط

راس معقد مع الذنب طریقه

محترقه رجعت مد استقامت تحویل

هر وقت دو کوکب در یک برج دیگر درجه و یک دقیقه

باشند آن را مقارنه خوانند و اگر کوکبی در برج

سیم آن کوکب دیگر باشند در همان درجه و دقیقه

آن را تسدیس خوانند و اگر در چهارم باشد آن را تربیع

خوانند و اگر در پنجم باشد آن را تثلیث خوانند و اگر در

هفتم باشد آن را مقابله خوانند و هر وقت کوکبی با ذنب

باشد

باشند آن را مع الراس خوانند و مقارنه ماه و آفتاب را

با یکی از این پنج کوکب متحیره یعنی زحل و مشتری و مریخ و

زهره و عطارد احتراق خوانند سیم درجه عقرب

هبوط ماه است هر وقت ماه بدان درجه رسد در تقویم

فی ط نویسند و هر وقت ماه با راس بود بنویسند

مع راس و هر وقت ماه با ذنب بود بنویسند مع ذنب

و از نوزدهم درجه میزان تا سیم درجه عقرب طریقه محترقه

خوانند هر وقت قمر بدین درجات رسد در تقویم بنویسند

قمر در علامت روز است و له علامت شب است

فصل ششم در تاریخ عرب و آن را تاریخ هجری

خوانند ابتدای تاریخ عرب از اول وقت هجرت

مصطفی از مکه به مدینه رفت و از آن هنگام تا هجرت

هشت سال گذشته است و سال حقیقی در بیست و نهم است
و چنین بهر سال تمام شود هفتصد و سی و نه سال و هم چنین تا
سال یکی زیاده میکنند و ماههای این تاریخ باشد از رؤیت
هلال تا رؤیت هلال و هر وقت که این دوازده ماه
شود یک سال باشد بعد از آن از سر گیرند و نام ماهها
این است محرم صفر ربیع الاول ربیع الآخر جمادی
الاولی جمادی الآخر رجب شعبان رمضان شوال
ذالقعده ذالحجه فصل هفتم در تاریخ قدیم
آنرا تاریخ یزدجردی خوانند و تاریخ فارسی خوانند ابتدای
این تاریخ از آن وقت بوده است که یزدجرد شهریار
در آخرین ملوک عجم بوده است بر تخت نشست و از ابتدای
تاریخ تا ششصد و نود و هفت سال گذشته است سال ششصد
نود و هشتم

نود و هشتم است و بعد از این هر سالی یکی بر آن زیادت
میکنند و عدد سالهای این تاریخ سیصد و شصت و پنج روز است
بی زیاده و کم و ماههای این تاریخ را سی سی گیرند و پنج روز
مانده شود در آخر آبان ماه افزایند و اندرجه مسترقه
خوانند و چنین باید که دوازده ماه و پنج روز تمام شود سالی تمام شود
باشد باز ابتدای سالی دیگر گیرند و نام ماهها این است
فروردین ماه اردیبهشت ماه
خرداد ماه تیر ماه مرداد ماه
شهریور ماه مهر ماه آبان ماه
آذر ماه دی ماه بهمن ماه اسفندارمذ
ماه و این ماهها را بقدیم نسبت کنند مثلا گویند
فروردین ماه قدیم و بر این قیاس فصل هشتم :

در تاریخ روم و آنرا تاریخ اسکندری خوانند ابتدای تاریخ
از وفات اسکندر رومی است بیست و دوازده و از آن ۱۹۳۰ سال
گذشته حالی ۱۰۲۸ ما شد و نام ماههای سال رومیان اینست
تشرین اول ۳۱ تشرین آخر ۳۰ کانون اول ۳۱
کانون آخر ۳۱ شباط ۲۸ آذار ۳۱ نیسان ۳۰
ایار ۳۱ حزیران ۳۰ تموز ۳۱ آب ۳۱ ایلول ۳۰
فصل نهم در تاریخ جلالی و این تاریخ را سلطان
جلال الدین ملکشاه نهاده و این سال سال ۲۵۱ است
از ابتدای این تاریخ نام ماههای این نام ماههای یزدجردی
بعینها است اما ابتدای هر ماه کبیسه کنند چنانکه فروردین ماه
جلالی هر سال از آن قیاس در سال... [illegible] آفتاب
باول درجه حمل برسد و آن روز نوروز جلالی خوانند

فصل دهم

فصل دهم در تاریخ ترکان و نام ماههای سال ترکان
اینست اوزام آی ایکندی آی اوچونج
آی تورتونج آی بشنج آی التنج آی
یتنج آی سکزنج آی طوقوزنج
اونونج آی اون برنکونج آی اون
ایکندی آی فصل یازدهم در
خانهای کواکب از این دوازده بروج که ذکر رفت یکی
خانه بآفتاب دادند و یکی بماه و باقی کواکب را هر یک
دو برج بر این تفصیل است خانه آفتاب اسد خانه ماه سرطان
خانه زحل جدی و دلو خانه مشتری قوس و حوت خانه مریخ حمل و عقرب خانه زهره ثور و میزان خانه عطارد جوزا و سنبله
و هر که کوکب در خانهای خود بود قوی حال و نیکو باشد
فصل دوازدهم در وبال کواکب و جای آنها در

مقابل خانه او باشد یعنی هفتم خانه او هرکه هر کوکب
در وبال بود ضعیف حال باشد و هم چنین باشد هر شخص
در غربت باشد و وبال های کواکب بدین موجب است

آفتاب ماه مشتری زحل مریخ عطارد زهره
دلو جدی جوزا و سنبله سرطان و اسد ثور و میزان قوس و حوت حمل و عقرب

فصل سیزدهم در شرف کواکب موضعی از فلک
البروج معین که هر کوکب در آنجا قوی حال باشد و بمنزله
کسی باشد در عمل دارد و حاکم در موضع و آن را شرف کوکب
خوانند و شرف هاء کواکب بدین موجب است ۱۹ درجه حمل
شرف آفتاب ۳ درجه ثور شرف ماه ۲۱ درجه میزان
شرف زحل ۱۵ درجه سرطان شرف مشتری ۲۸ درجه
جدی شرف مریخ ۲۷ درجه حوت شرف زهره ۱۵
درجه سنبله شرف عطارد و جمله برج شرف باشد الا آن در
این درجات

این درجات قوی تر باشد فصل چهاردهم در هبوط
کواکب هبوط کواکب در مقابل شرف ایشان است و آن
برج هفتم شرف ایشان باشد و چون کواکب در هبوط باشند
ضعیف حال باشند و بمنزله کسی بود محزون باشد و هبوطها
بدین موجب است ۱۹ درجه میزان هبوط آفتاب ۳
درجه عقرب هبوط ماه ۲۱ درجه حمل هبوط زحل ۱۵ درجه
جدی هبوط مشتری ۲۸ درجه سرطان هبوط مریخ ۲۷
درجه سنبله هبوط زهره ۱۵ درجه حوت هبوط عطارد
فصل پانزدهم در منازل قمر فلک را به بیست و هشت
قسم کرده اند و هر یکی را نامی نهاده اند بدین موجب است
شرطین بطین ثریا دبران هقعه هنعه
ذراع نثره طرفه جبهه زبره صرفه عوا

سماك عفر زبانا اکلیل قلب شوله
نعایم بلده ذابح بلع مسعود اخبیه
مقدم مؤخر رشا قمر هر روز در منزلها باشد وگاه
بود یک روز دو منزل قطع کند فصل شانزدهم
در بروج منقلب و ثابت و ذو جسدین منقلب حمل سرطان
میزان جدی ثابت ثور اسد عقرب دلو ذو جسدین
جوزا سنبله قوس حوت از حمل یک برج را منقلب گیرند
دیگر را ثابت و یکی را ذو جسدین باز یکی را منقلب و دو دیگر را
ثابت و یکی را ذو جسدین تا آخر مثلا حمل منقلب ثور ثابت
جوزا ذو جسدین بهمین ترتیب تا آخر فصل هفدهم
در سعد و نحس کواکب زحل و مریخ نحس مطلق اند زحل
نحس بزرگ مریخ نحس کوچک مشتری و زهره سعد مطلق اند
مشتری

مشتری سعد بزرگ زهره سعد کوچک ماه و آفتاب در
تسدیس و تثلیث سعد باشند و در تربیع و مقارنه و مقابله
نحس عطارد ممتزج باشد در نظرهای سعد و نحس با هر کوکب
که باشد طبیعت او گیرد اگر با سعود باشد سعد و اگر با نحوس باشد
نحس فصل هیجدهم در نظرهای سعد و نحس تسدیس
و تثلیث نظر سعد اند ت تمام دوستی و س نیم دوستی
مقابله و تربیع نظرهای نحس اند ل تمام دشمنی و ع نیم
دشمنی مقارنه سعود سعادت تمام دهد و مقارنه نحوس
نحوست تمام دهد فصل نوزدهم در معرفت طالع
و عاشر فلک دولابی در اثنی عشر قسمت کنند چنانکه ذکر رفت
و مشرق آن موضع بود که آفتاب از آنجا بر آید و مغرب
آن موضع بود که آفتاب فرو رود و در هر وقت در فلک نیم

هر برجی از مشرق طلوع کند چه فلک پیوسته در حرکت است
برجی بمغرب فرو رود و آن برج را که بر آید طالع خوانند و آن
درجه که بر می آید درجه طالع و آنکه فرو میرود درجه سابع
یعنی هفتم طالع دان درجه که بالای زمین باشد میان مشرق
و مغرب آن را عاشر یعنی دهم درجه طالع و آن درجه که
در زیر زمین باشد میان مشرق و مغرب رابع گویند یعنی
چهارم درجه طالع پس هر گاه میان آفتاب و ماه اجتماع
یا استقبال میگردد در آن وقت کدام درجه از منطقه البروج
طلوع میکند از مشرق اثر طالع اجتماع یا استقبال خوانند
و آن درجه که فوق الارض باشد میان طالع و سابع اثر
عاشر استقبال یا اجتماع و آنکه زیر زمین باشد میان طالع
و سابع اثر رابع اجتماع یا استقبال خوانند و آن چهار رکن
یعنی طالع

یعنی طالع و رابع و سابع و عاشر اوتاد و خانهای دیگر [illegible]
خوانند و هر یکی دلالت بر چیزی کند چنانچه ذکر آن کرده
شد فصل بیستم در آنکه خانه هر برجی دلالت میکند از
خانهای دوازده گانه خانه اول یعنی طالع دلالت کند بر تن
و جان و ابتدای کارها و هر وقت که در این خانه سعدی باشد یا
صاحب آن خانه سعد سعادت تن و جان و صحت و سلامت
ان باشد و اگر نحس در آنجا باشد یا صاحب آن منحوس بود نکبت
تن و جان و زحمت و دل مشغولی باشد خانه دوم دلالت کند بر
مال و معاش و مدد کنندگان هر وقت که سعدی در این خانه باشد
یا صاحب آن سعد و قوی حال و معاش بر آسانی حاصل شود و انتفاع
تمتع یابد و اگر نحس در آنجا باشد یا صاحبش منحوس بود نقصان
مال و تلف شدن آن باشد خانه سیم دلالت کند بر برادران

وخواهران و نقل و تحویل از جایی بجایی نزدیک و حال او چنین حال
دیگر خانها باشد در سعادت و نحوست خانه چهارم دلالت
کند بر پدر و املاک و عاقبت کارها خانه پنجم دلالت کند
بر فرزندان و شادی و عشق خانه ششم دلالت کند بر کارگزار
و بندگان خانه هفتم دلالت کند بر زنان و انبازان
خانه هشتم دلالت کند بر سفر و دین و اعتقاد خانه
نهم دلالت کند بر خوف و مرگ و میراث خانه دهم
دلالت کند بر دریا و شغل و جاه و ضعف خانه یازدهم
دلالت کند بر دوستان و امیدها خانه دوازدهم دلالت
کند بر دشمنان و چهارپایان و حکم همه خانها در سعادت
و نحوست چنانکه ذکر رفت **فصل بیست و یکم** در
سال هر وقت که آفتاب با قل درجه حمل رسد

در آن وقت کدام برج و درجه از مشرق بر می آید آنرا
طالع آن سال خوانند و حکم احوالی که در آن سال واقع
شود از آن طالع کنند و در تقویم صورت طالع سال و دیگر
خانها بر نویسند و ببینند که در آن وقت آفتاب با قل درجه
حمل میرسد هر کوکبی که باشد آن سعد در صورت طالع سال
ثبت کنند و حکم هر طالعه نیکو حال باشد حال آن نیک
و اگر بد حال بود حال آن بد بنحوی که ذکر کرده شد

فصل بیست و دوم در آنکه هر کوکبی کدام طایفه تعلق
دارد **قمر** کوکب رسولان و پیکان و مسافران و بازاریان
آفتاب کوکب پادشاهان و حاکمان است **عطارد**
کوکب وزرا و مستوفیان و کاتبان و کودکان است **مشتری**
کوکب قاضیان و ائمه و اهل صلاح است **زحل** کوکب شیخ

و خانه اسبهای قدیم و دهقانان و کوه نشینان است مریخ کوکب
ترکان و لشکریان و اهل سلاح و دزدان و راه زنان است زهره
کوکب زنان و خادمان و مغنیان و اهل طرب باشد هر وقت
که کوکبی نیکو حال باشد حال آن طایفه که بوی تعلق دارد نیک باشد
و اگر بد حال باشد حال ایشان بد باشد فصل بیست و ششم در
معنی اختیار اختیار آن باشد که وقتی را معین کنند از برای کاری
تا اگر آن کار در آن وقت تمام شود از آن کار نتیجه یابند و بنای اختیار بر
نیکوئی احوال قمر باشد و بر نیکوئی احوال طالع وقت و نیکوئی احوال خانه
که بدان تعلق دارد و نیکوئی احوال صاحب آن خانه و قمر در
آن باشد مثلا اگر اختیار سفر کنند باید قمر نیکو حال باشد و در
هبوط و وبال نباشد و با نحوس نظر نداشته باشد و نیز تربیع و
مقابله و مقارنه و در طریقه محترقه نباشد و طالع آن باید نحس
در آنجا نباشد

در آنجا نباشد و صاحب آن طالع نیکو حال باشد و نیز اگر طالع میزان
بود باید که مریخ یا زحل در میزان نبود و صاحب این طالع که زهره
در هبوط و وبال و راجع نباشد و منحوس نبود و خانه که بسفر تعلق
دارد یعنی نهم خانه نحس در آنجا نبود و صاحب آن خانه نیکو حال باشد
مثلا اگر در خانه نهم جوزا بود باید که مریخ یا زحل در آنجا نبود و
صاحب آن خانه یعنی عطارد منحوس نباشد و در وبال و هبوط و
زیر شعاع آفتاب نباشد و صاحب آن خانه که قمر بود نیکو
باشد یعنی اگر قمر در حوت باشد باید که صاحب حوت یعنی مشتری
با نحوس نباشد و در وبال و هبوط و راجع و در طریقه محترقه نبود
چه صاحب خانه قمر دلیل عاقبت آن کار باشد اگر در خانه
چهارم سعدی باشد و صاحبش نیکو حال باشد بهتر بود که آن خانه
هم دلیل عاقبت کارها بود و اگر ممکن نگردد در این همه چیزها

رعایت کنند باری باید که قمر نیکو حال بود و طالع و هم چنین
و اگر سعدی در طالع باشد بهتر بود این قاعده کلی است در اختیارات
باقی در هر کاه و دیگر احکام چنانچه باشد مخصوص باشد بیان کنیم از این دیگر
بعضی از آن کرده شود و الله اعلم و هم چنین هر کاری که خواهند کنند که
مدام در آن باشد چنانچه جامه پوشیدن و حجامت رفتن و آب
دوانیدن و امثال آن قمر باید که در برج منقلب بود یعنی حمل
و میزان و سرطان و جدی و اگر خواهند که کار دایم بماند باید در ثابت
باشد چنانچه بنیاد و خانه نهادن و در شهر رفتن که خواهند در آنجا
باشند و یا خانه نو از آن بردن باید که قمر در برج ثابت باشد
یعنی ثور و اسد و عقرب و دلو و اگر خواهند که کار میانه
بود نه زود زایل شود و نه دیر بماند چنانچه شرکت کردن و نقل
از خانه کرایه و ابتدای تعلیم و تعلم باید که ماه در برج ذوجسدین
باشد یعنی

باشد یعنی جوزا و سنبله و قوس و حوت **فصل بیست و چهارم**
در اختیار جامه پوشیدن و سر بریدن قمر باید در برج منقلب باشد
و با مریخ و زحل مقارنه و مقابله نداشته باشد و اگر هیچ نظر
با ایشان نداشته باشد بهتر است باید که با زهره نظری کند چه
زهره کوکب آرایش و زینت است و باید که با ذنب هم
و همچنین باید که طالع وقت منقلب و سعود بیشتر به اصلاح حال
قمر کفایت کند و اگر در برج ذوجسدین باشد میانه باشد
و اگر در بروج ثابت باشد اصلاً نباید و در طریقه محترز باشد
[illegible] حجامت رفتن باید که ماه در حمل و عقرب
نباشد یا در قوس و حوت و اگر سر تراشند باید که ماه در برج
آبی باشد یعنی سرطان و عقرب و حوت [illegible]
در جیب (?) و فرو رفتن باید که ماه در بروج ذوجسدین با

منقلب و متصل باشد بمشتری و زهره و با نحوس جدا شود و در طالع نیز
مبانی دار سعدی مشرف باشد و به سعدی متصل و مقارنه با آفتاب
نداشته و نیز مقابله و اگر تثلیث و تسدیس با آفتاب دارد نیک
بود و اگر چیزی خرند مقصود آن باشد که دیر بماند ملک شود مالک
اگر ماه در برج ثابت باشد شاید **فصل بیست هفتم** در
نقل از خانه بخانه باید ماه در برج ثابت باشد متصل بسعد
و در شرف خود باشد و یا در برجی هوائی در میزان و جوزا
و دلو افتد **فصل بیست هشتم** در نوشتن مکتوب ماه باید
در برج منقلب باشد و متصل باشد بکوکبی در بر طبیعت
آنکس بود که مکتوب بوی نویسند اگر بسلطان نویسند باید
با ماه شمس متصل باشد و اگر بوزیر نویسند باید با ماه بعطارد
متصل باشد و اگر بقضات و دانشمندان و علما نویسند باید

که بمشتری

که بمشتری متصل باشد و هر اینچ قیاس کن **فصل بیست نهم** در درخت
نشاندن باید که ماه در برج ثابت و در حسبت نیز باشد و طالع
برجی باشد و قمر بسعدین متصل باشد و آن سعد در برج هوائی باشد
فصل سیم در فرستادن کودک بمکتب ماه باید که
در برجی باشد که بصورت آدمی باشد و آن جوزا و میزان و
دلو و سنبله و نیمه اول قوس و باید بعطارد متصل باشد
و عطارد و قمر هر دو قوی حال باشند و مسعود و صاحب خانه قمر
و عطارد هر دو مسعود باشند والله اعلم بالصواب

تمام شد رساله ... بعون الله ...

۱۲۱۴

تاریخ لیله چهارشنبه هفتم شهر رمضان المبارک ...
در شهر شیراز رحمة الله علیه ...

مختصریست در حل تقویم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الولی والصلوة علی النبی الامی

اما بعد این مختصریست در معرفت تقویم خالی از اطناب
و مشتمل بر مقدمه و دو باب و خاتمه کاتب بنده عاجز عبد
القادر رومانی برسم بعضی عزیزان در قلم آورده متوقع آنکه
اگر بر خطائی واقف شوند از ارباب افاضل بدان پوشانند و بقلم عفو
اصلاح نمایند **مقدمه** بدانکه مجموع علامات تقویم بر دو قسم است
یک قسم تعلق بحروف جمل دارد و یک قسم تعلق باجزاء جهات کواکب
و حروف جمل بدین ترتیب است ابجد هوز حطی کلمن
سعفص قرشت ثخذ ضظغ که برای اعداد مفردات
تعیین کرده اند حروف ابتدا که ا است تا ط بجهت آحاد تعیین

کرده اند

کرده اند و نه دیگر که از ی است تا ص بجهت عشرات تعیین کرده
اند و نه دیگر که از ق است تا ظ برای مات و غ را برای
الف یعنی هزار بار تعیین کرده اند و از برای اعداد مرکب
ارقام مفردات همان عدد را تعیین کنند و اکثر را بر اقل مقدم
دارند پس رقم پانزده یه باشد و رقم پنجاه و دو نب باشد
و رقم صد و هفتاد و چهار قعد باشد و رقم سه هزار جغ باشد
و رقم ده هزار یغ باشد و بدین قیاس **باب اول** در
علامات که تعلق بحروف جمل دارد و این چهار فصل است
فصل اول در علامات روزهای هفته بدین ترتیب
ا یکشنبه ب دوشنبه ج سه شنبه د چهارشنبه ه پنجشنبه
و آدینه و جمعه باشد ز شنبه و در تقویم در صفحه اول
از اوراق دوازده گانه که از برای دوازده ماه وضع کرده اند

اول جدول را وضع کنند از برای روزهای هفته بود برادر ایام
جمعات ولیالی اسابیع نامند فصل دوم در علامات روزهای
ماهها ا یک ب دو ج سه د چهار ه پنج و شش ز هفت
ح هشت ط نه ی ده یا یازده یب دوازده یج سیزده
ید چهارده یه پانزده یو شانزده یز هفده یح هجده یط
نوزده ک بیست کا بیست یک کب بیست دو کج بیست
سه کد بیست چهار که بیست پنج کو بیست شش کز
بیست هفت کح بیست هشت کط بیست نه ل سی ۳۰
تقویم لهذا از جدول روزهای هفته چهار جدول وضع کنند
جهت تاریخ چهارگانه اول تاریخ عربی و اسامی شهورشان
اینست محرم صفر ربیع الاول ربیع الآخر جمادی الاول
جمادی الآخر رجب شعبان رمضان شوال ذیقعده
ذیحجه

ذیحجه دوم تاریخ رومی و اسامی شهورشان اینست تشرین اول
تشرین آخر کانون الاول کانون الآخر
شباط آذار نیسان ایار حزیران تموز آب
ایلول سیم تاریخ قدیم و اسامی شهورشان اینست [illegible]
فروردینماه اردیبهشت ماه خردادماه تیرماه
مردادماه شهریورماه مهرماه آبان ماه آذرماه
دیماه بهمن ماه اسفندیارماه چهارم تاریخ جلالی
و اسامی شهورشان بعینه اسامی شهور قدیم است الا آنکه آنرا
تقدیم کنند و اینرا جلالی و دیگر آنکه پنج روز در تاریخ قدیم بر
آخر آبانماه افزایند و در تاریخ جلالی در آخر اسفندیارماه
فصل سیم در علامات بروج و اجزاء آن در فلک هشتم
در همه کوکب مرانی حرکت میکنند به دوازده قسمت برابر کرده اند

و هر قسمی را برجی خوانند و هر برجی را به سی قسم کرده و هر یکی
را درجه خوانند و هر درجه را نیز بشصت قسمت کرده اند
و هر یکی را دقیقه خوانند و هر دقیقه را بشصت ثانیه و هر ثانیه
را بشصت ثالثه چنانکه خواهند قسمت کنند و علامات
بروج اینست باشد ۰ حمل ا ثور ب جوزا ج سرطان د اسد
ه سنبله و میزان ز عقرب ح قوس ط جدی ی
دلو یا حوت و علامات درجات و دقایق بعد از رقم
ایشان باشد و بعد از جدول ها هشت جدول وضع کنند
برای کواکب و راس و ذنب و هر جدولی سه رقم وضع کنند اول
برای بروج دوم برای درجه سیم برای دقیقه و آغاز از شمس
کنند و بعد از آن قمر و بعد از آن زحل و بعد از آن مشتری پس مریخ
پس زهره پس عطارد پس راس و تقویم ذنب در برابر راس باشد

بهمان درجه و دقیقه از اینجهة به موضع ذنب در تقویم نیاورند

فصل چهاردم در علامات ساعات شبانه روز را به بیست
چهار قسمت متساوی کرده اند و هر قسمی را ساعتی نامیده و هر ساعتی
را بشصت قسمت کرده و هر قسمی را دقیقه ساعات خوانند و در تقویم
بعد از جدول راس جدول ساعات وضع کنند به دو رقم رقم اول
علامت ساعت رقم دوم علامت دقیقه ساعت و جمیع آن
مجموع را از بیست چهار نقصان کنند آنچه باقی بماند ساعات
و دقایق شب باشد باب [illegible]یم در علامتی که تعلق بحروف آخر
با فهماء کواکب دارد و نظرهاء ایشان و بروج منقلب بروج اوایل
فصول اربعه است یعنی حمل و سرطان و میزان و جدی و بروج
ثابت بروج واسطه است و آن ثور و اسد و عقرب و دلو
است و بروج ذو جسدین بروج اواخر است و آن جوزا و سنبله

و قوس و حوت است دیگر آنکه هر سه برج را بعضی با نام
خوانند چنانکه حمل و اسد و قوس مثلثه آتشی خوانند و ثور
و سنبله و جدی را مثلثه خاکی خوانند و جوزا و میزان و دلو
مثلثه هوائی خوانند و سرطان و عقرب و حوت را مثلثه
آبی خوانند دیگر آنکه بروج را مذکر و مؤنث اعتبار کرده‌اند
و ابتدا به حمل کرده‌اند و آنرا مذکر گرفته‌اند و ثور را مؤنث و هم
چنین تا به آخر یکی را مذکر و یکی را مؤنث گرفته‌اند دیگر آنکه
بروج را نهاری و لیلی گرفته‌اند و گفته‌اند هر برجی که مذکر باشد
آنرا نهاری گویند و هر چه مؤنث باشد آنرا لیلی گویند حمل نهاری
باشد و ثور لیلی و هم چنین تا به آخر دیگر آنکه هر برجی را به سی بخش
کرده‌اند و هر بخشی را درجه نام نهاده‌اند و هر درجه را به شصت
قسمت کرده‌اند و هر قسمی را دقیقه گویند و هر دقیقه را به شصت

قسمت کرده

قسمت کرده‌اند و هر قسمی را ثانیه خوانند باید دانست بروج [illegible]
مر کواکب سبعه انواع قسمتها کرده‌اند قسمت خانه است و آن
چنانست که گویند اسد خانه آفتاب است و سرطان خانه ماه و
جدی و دلو خانه زحل و قوس و حوت خانه مشتری و حمل و عقرب
خانه مریخ و ثور و میزان خانه زهره است و جوزا و سنبله خانه
عطارد در برج هفتم خانه هر کوکبی وبال آن کوکب باشد پس وبال
آفتاب در دلو باشد و وبال ماه در جدی باشد و هم چنین تا به آخر
دیگر آنکه قسمت شرف است و آن چنانست که هر کوکبی درجه
از برج معین شرفست اعتبار کرده‌اند و گویند شرف آفتاب
در نوزدهم درجه حمل است و شرف ماه در سیم درجه ثور و شرف زحل
در بیست یکم درجه میزان و شرف مشتری در پانزدهم درجه سرطان
و شرف مریخ در بیست هشتم درجه جدی و شرف زهره در بیست هفتم

درجه حوت و شرف عطارد در پانزدهم درجه سنبله و در مقابل
شرف هر کوکبی هبوط وی باشد پس هبوط آفتاب در نوزدهم
درجه میزان باشد و هبوط ماه در سیم درجه عقرب و باقی بر این قیاس
دیگر آنکه قسمت کواکب است در مثلثات چنانکه آفتاب و مشتری
و زحل را اهل فن صاحب مثلثه ناری گویند و زهره و عطارد و قمر را
صاحب مثلثه هوائی گویند و زهره و مشتری و مریخ را صاحب مثلثه
خاکی گویند و زهره و مریخ و قمر را صاحب مثلثه آبی گویند اما در
شب کواکب ثانی مقدم باشد پس ارباب مثلثه ناری در شب
مشتری و شمس و زحل باشد و کوکب وقتی قوی حال باشد که در
خانه یا در شرف یا در مثلثه خود باشد و اصناف قوت بسیار است
و اما آنکه مهم است گفته شد و هرگاه که دو کوکب یا
بیشتر در یک برج و در درجه و دقیقه باشند آن را قران خوانند و
اگر درین حالت

اگر درین حالت میان آفتاب و ماه باشد آن را اجتماع گویند و اگر میان
کوکبی دیگر باشد آن را احتراق آن کوکب نامند و چون میان دو
کوکب شصت درجه دوری باشد یعنی دو برج آن را تسدیس خوانند و چون
نود درجه بود آن را تربیع خوانند و چون صد و بیست درجه بود آن را
تثلیث خوانند و چون صد و هشتاد درجه بود یعنی شش برج فاصله
باشد آن را مقابله گویند پس انظاری که میان دو کوکب واقع
می‌شود پنج نوع و از اینها دو را نظر سعد خوانند و آن تسدیس
و تثلیث است و دو نظر نحس خوانند و آن تربیع و مقابله است
و قران با کوکب سعد سعد باشد و با کوکب نحس نحس باشد و از
کواکب مشتری و زهره سعد اند مشتری سعد اکبر زهره سعد
اصغر و زحل و مریخ نحس اند زحل نحس اکبر و مریخ نحس اصغر و آفتاب
و ماه در قران و تربیع و مقابله نحس اند و در نظرات دیگر سعد اند

معرفت بروج وکواکب د یکی آنکه در معرفت ارقام جداول
تقاویم بنا در ارقام حروف بر عرب جمل است واین ترتیب
ابجد نهاده اند ومیگویند ا یک ب دو ج سه د چهار ه پنج
و شش ز هفت ح هشت ط نه ی ده یا یازده یب
دوازده یج سیزده ید چهارده یه پانزده یو شانزده یز
هفده یح هجده یط نوزده ک بیست ل سی م چهل ن
پنجاه س شصت و در تقاویم از این محتاج نشود زیرا که چون ثانیه
به شصت رسد یک دقیقه شود و چون دقیقه به شصت رسد یک درجه شود
و درجه چون به سی رسد یک برج شود و چون این رقمها معلوم شد ارقام
جداول را بیان کنیم ه یکی آنکه اول جدول که در تقویم نوشته
جدول جمعات بود یعنی جدول هفته و ابتدا از روز یکشنبه گیرند
و ارقام ایام هفته اینست ا یکشنبه ب دوشنبه ج سه شنبه
د چهارشنبه

د چهارشنبه ه پنجشنبه و جمعه ز شنبه و ابتداء تقویم همیشه
از روز نوروز کنند د یکی جدول ایام عرب و ابتداء آن سال
عرب از ماه محرم بود شهور ایشان سی روز یا بیست و نه روز
اول ماه را غره گویند و سر ماه را سلخ و علامت آن ماه
بود در رقم یکم و دوم و سیم و چهارم و پنجم و دهم چنین تا به آخر پس اگر ماه
بیست و نه باشد کط نویسند و اگر سی تمام باشد ل نویسند و
چنین ماهای عرب نام ماهی دیگر در برابر هر ماه در صفحه یمین نویسند
و مبدء این تاریخ از هجرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از مکه
بمدینه است ماهای عرب محرم صفر ربیع الاول ربیع الآخر
جمادی الاول جمادی الآخر رجب شعبان رمضان شوال
ذی قعده ذی حجه ه یکی جدول ایام رومیان گفته و سال
ایشان نیز دوازده ماه است بدین صفت تشرین اول تشرین آخر

كانون اول كانون آخر شباط آذار نيسان ايار حزيران
تموز آب ايلول علامت روز اول ماه اوديم. بر عبارت
گذشته و چنين ماه تمام شود ماه آينده در مقابل غره نويسند
و در روزها و ماههاى ايشان به تفاوت باشد و ابتداء اين تاريخ
از جلوس اسكندر رومى است د يكى جدول ايام فرس و ماههاى
ايشان اينست فروردين اردى بهشت خرداد تير مرداد
شهريور مهر آبان آذر دى بهمن اسفندارمذ ماه و ماههاى
ايشان هميشه سى روز بود اول را ا نويسند و آخر را ل يكى
در آخر اسفندارمذ ماه قديم پنج روز زيادت كنند و آنرا خمسه مسترقه
خوانند و نام هر ماه را در پهلوى روز اول او نويسند و مبدء اين
تاريخ از جلوس يزدجرد بن شهريار گيرند و چنين اين چهار جدول
معلوم شد بدان ازان هفت جدول ديگر يكى تنها جهت كواكب سبعه

جهه زحل

جدول اول براى شمس و دوم براى قمر و سيم براى زحل و چهارم
مشترى پنجم مريخ ششم زهره هفتم عطارد تا معلوم شود كه
هر كوكب در كدام برج چند درجه و چند دقيقه از ان برج
سير كرده است و هر برجى را علامتى است بدين منوال حمل ٠ ثور ا
جوزا ب سرطان ج اسد د سنبله ه ميزان و عقرب
ز قوس ح جدى ط دلو ى حوت يا و در هر جدولى
سه رقم وضع كرده اند اول رقم برج دوم رقم درجه سيم رقم
دقيقه مثلا جدول شمس دانستيم و در جدول يكى برج و بيست و پنج دقيقه
باقى بر اين قياس بود بدانكه ازان هفت جدول جدولى ديگر وضع كنند
و در وى رقم راس ثبت كنند و احكام كواكب سبعه بى جوزهر
راس مثلا يافتيم ديگر دانستيم ح م ... راس در عقرب است
به هشت درجه و چهل دقيقه و هر جا كه تقويم راس يافته تقويم

ذنب باشد و در مقابل او یعنی در برج هشتم بهمان درجه و
دقیقه پس برای تعقیب تقویم ذنب در ثور باشد به هشت درجه
و چهل دقیقه و بعد از جدول راس ساعات نهفته با تمام ساعات
و دقایق روز معلوم کنیم مثلا در جدول ساعات مقابل روز
دوشنبه یا قیم دانستیم که این روز سیزده ساعت و بیست و شش
دقیقه است اما آنچه بر صفحه دست راست بر حاشیه جدول
نوشته نظرات کواکب هفتگانه با یکدیگر و تحویلات
و عکس و شرف و هبوط و اوج و حضیض و رجعت و استقامت
ایشانست و ارقام کواکب حروف اواخر اسماء ایشانست
چنانکه رقم شمس س و قمر ر زحل ل و هم چنین تا با جوزهر را
حرف آخر علامت باشد راس را نیز حرف آخر دیگر
رقم انظار نیز حروف آخر ایشان علامت باشد قران نه
الی آخر

و تسدیس س و تربیع ع و تثلیث ث و استقبال ل و مقابله
له و رجعت ع و استقامت ص و شرف ف و هبوط
ط و اوج ج و حضیض ض و احتراق ق و علامت روز م
و علامت شب ل و شرح هر یک گفته شد دیگر پس رقم اول
برای نظر باشد و رقم دوم و سیم علامت آن دو کوکب در میان
آن نظر باشد و رقم چهارم جهت روز باشد یا شب که آن نظر در روز
خواهد شد و رقم پنجم جهت ساعات آن اتصالی و رقم ششم برای دقایق
ساعات مثلا ٥ د ل ٤ د م یعنی قران زحل و زحل روز
یکشنبه چهار ساعت و چهل دقیقه اما در تحویل رقم سیم عبارت
از برج بود مثلا یل ٥ و اوح یعنی تحویلات زهره به میزان
شب جمعه چهار ساعت و هشت دقیقه و بر کنار همین صفحه
جدول باریک کشیده و آنرا جدول اجتماع گویند و استقبال جهت

تحقیق آنکه اجتماع قمر وشمس یا استقبال ایشان درکدام روز یا
ساعت بچند ساعت وچند دقیقه ودر آن ساعت چه برج
طالع باشد وبا سرطان کدام برج است وکدام درجه خبر واین اجتماع
یا استقبال واقع است مثال اجتماع لوکط ذیه یعنی جمعه
شب شنبه بیست ونهم ذیحجه به هفت ساعت وپنجاه وپنج دقیقه طالع
اجتماع قوس به نوزده درجه وسی وپنج دقیقه ودهم طالع سنبله
به شش درجه ویازده دقیقه خبر واین اجتماع حوت به نوزده درجه
ودوازده دقیقه ودر آخر صفحه دلت دالت این تقویم کواکب
جدولی رقم یکشنبه ودروی تحویل شمس به برج نیر لسنه وتعیین
برج روز وماه وساعت ودقیقه به تحویل وطالع وعاشر
ترتیب یافته به این منوال نولسنه رمضان المبارک یعنی
تحویل شمس وعقرب در روز یکشنبه بیست چهارم ماه رمضان

بپنج ساعت

بپنج ساعت وسی دقیقه طالع تحویل جدی بچهار درجه وچهل
دقیقه وعاشر ش ومیزان به بیست وسه درجه وبیست وشش
دقیقه این است معرفت صفحه یمین دیگر جدولی که در صفحه
دست چپ کشیده جهت ایام جمعات بود وتقویم برای ایام عرب
ودر بعضی تقاویم نیز این درجه‌ای نباشد وبعضی از اینها جدول
انتقالات قمر وضع کنند تعیین کنند که قمر درکدام روز یا شب
از برجی به برجی انتقال نموده واین انتقال درکدام ساعت بوده
این صفحه رقم رور است در برابر روز چهارشنبه در جدول ساعات
یافتیم دیگر انتقال کمون قمر بحوت روز چهارشنبه بچهار ساعت
پنج دقیقه بعد از آن شش جدول جهت نظرات قمر با کواکب ایراد
نموده وارقام الناظر چنین است که گفته شد پس در هر کوکب نظر
که واقع باشد با تعیین روز یا شب وساعت نولسنه شبهای در مقابله

روز چهارشنبه درجه حل شمس یعنی تثلیث قمر با شمس روز چهارشنبه به
شش ساعت و بعد از اینها جدول دیگر جهت حالات قمر گفته
و گاه باشد حالات را در میان نقطات نوشته بر یکدیگر
و علامات حالات هیئت نیره ه شرف ف طریقه قه
هبوط ط تحت الشعاع تع خروج الشعاع خج مع الراس مر
مع ذنب نب مع کید کید مثال در ... بر روز دوشنبه در
جدول حالات یافتیم ف دل یعنی قمر به درجه شرف به چهار
ساعت شب شنبه خواهد رسید و هم در جدول حالات یافتیم
در مقابل روز شنبه قمر در طریقه محترقه روز دوشنبه قمر در طریقه
محترقه روز دوشنبه پنج ساعت روز خواهد رسید و محترقه از
نوزدهم درجه میزان است تا ششم عقرب و جمیع نقطه
بدجمی باشد و نیره از نوزدهم درجه حمل است تا بیستم بوده

یا ازهم

اینهمه با نقطه درجه باشد و چنین قمر در آن درجات باشد در اول
طریقت و در ثانی نیره خوانند تحت الشعاع عبارت از
کم شدن ماه است و در زیر شعاع آفتاب است و خروج الشعاع
عبارت از ظاهر شدن است از زیر شعاع شمس بعد از این جدول
منازل ماه برگشته بر قمر هر روز در کدام منزل است و منازل
و منازل قمر بیست و هشت بود شرطین بطین ثریا دبران
هقعه هنعه ذراع نثره طرفه جبهه زبره صرفه
عوا سماک غفر زبانا اکلیل قلب شوله نعایم
بلده ذابح بلع سعود اخبیه مقدم مؤخر رشا و بعد از
آن جدول ماه برگشته و تقویم کبیر کوینه و آن مختصر
ستاره آخر است و اثر آنکه فلک قمر تصور که [illegible]
بواسطه حرکت او تقویمش را در اوایل هر ماه بنویسند

کواکب سبعه را با او بعضی از مقارنه در اثنای سیره کرده‌اند و نظر
دیگر اعتبار نکرده‌اند دیگر بعد از آن دو جدول دقیق بر کشیده‌اند و در
آن تعیین ساعت ایام و لیالی ثبت نموده و مقدار هر ساعتی چه اندازه
ساعت زمانی است باید که در آن وقت به هیچ امری قیام ننمایند
ایام و بهمانی ترکی را نیز نوشته‌اند آنچه در تقویمها رسم است
مرقوم نموده و در معرفت آنچه در باقی اوراق نوشته‌اند صفحهٔ
اول تاریخ انبیا و اولیا و خلفا و ملوک و حکام ایراد نموده و بعد
از آن احکام سالها الی [؟] نوشته‌اند با احکام اقالیم سبعه
پس چهارم صفحهٔ دیگر وضع کرده جهت اختیارات و انظار و حالات
[؟] یعنی قمر در بروج و بعد از آن احکام مرضهای ترکان
در صفحهٔ چهاردهم و سالهای ترکی که دوازده باشد و اسامی آن اینست
سیچقان ییل (موش) اود ییل (بقر) بارس ییل (پلنگ) توشقان ییل (خرگوش) لوی ییل (نهنگ)
ییلان ییل

ییلان ییل (مار) یونت ییل (اسب) قوی ییل (گوسفند) بیچین ییل (بوزینه) تخاقوی ییل (مرغ) ایت ییل (سگ)
تنگوز ییل (خوک) بعد از آن در برابر این صفحه مرضهای عالم و ساعت
نحوست با تعیین روز و شب و بعضی از تواریخ و برابر آنچه از طالع سال
کواکب را در آنجا مقام ساخته با بعضی از سهامات ایراد کرده
پس احکام هر یک [؟] روز هر یکی صفحه‌های باقی تقویم چهارده و
یعنی اوقات و مقدار و الوزن و طالع و به هر نموده با احکام
در ذیل هر کوکب ثبت کنند والله اعلم خاتمه و آن مشتمل است
بر دو باب باب اول در بیان نسبت دویم در مختصری از توقیعات
باب اول در بیان نسبت و آن چنان است که جمعی از حکما اوراق
نهاده‌اند که بر هفت بخش میگردد و هر بخشی را بکوکبی داده و آنرا
نسبت آن کوکب نامیده‌اند و مدت هر بخشی مقدار [؟]
ساعت بود پس تمام دوره هشتاد و چهار ساعت شود و ابتداء

نسبت هر کوکبی بعد از هفتاد و دو ساعت باشد اگر رصد کوکبی
از میان منیقه دانسته اید و از زمان اجتماع حقیقی شمس و قمر
گیرند تا به دوازده ساعت و آنرا منسوب بشمس دانند و بعد از
آن دوازده ساعت دیگر را بزهره و بعد بعطارد و بعد بقمر
و بعد بزحل و بعد بمشتری و بعد بمریخ و باز بشمس و بر این قیاس تا
اجتماع دیگر و چنین اجتماع دیگر نحو نوبت هر کوکب ده باشد باطل
نحو و نوبت شمس ابتدا نحو و چنین نسبت مطلق گویند نسبت شمس
خواهند و نسبت شمس در اختیارات مذموم است و ثلث
اقل از این دوازده ساعت نسبت شمس را نقصان حیات
دانند و ثلث دوم را نقصان مال و سیم را بر هلاک و این
ثلث اقل ضرر است از دو ثلث اقل بواسطه مجاورت او
با نسبت زهره و از نسبت مریخ در قبل از نسبت شمس است هم چه از

یکی بود

یکی بود حضورشان در چهار ساعت آخر آن را گویند از جمیع جهات
در آن چهار ساعت حذر باید کرد و منسوب بحرکت است دهم
مجادله نسبت آفتاب و در تقاویم در صفحه یساری جدولی چهار رده
بازای هر روزی یا دو شب بعد از آن بعده ابتدای نسبت آفتاب
باشد چهار رده نسبت رقم یکی رقم ساعت و یکی رقم دقیقه و یکی رقم لیل
و نهار و قبل از آن نسبت مریخ باشد باب دوم در ذکر تعیات
و آن امور چنین بود که در عرض سال واقع شده باشد اگر چه بعضی
از آنها ماهی معتبر باشد ذکر ایام مشهور تاریخ عرب اول سال
عربان اول محرم بود در این روز بعضی نشاط کنند و اسرا
عید کنند ایام معدودات نزد بعضی ده اول محرم بود عاشورا
روز دهم محرم باشد و در این روز امور غریب عجب واقع شده چون
آرام کشتی نوح و نور بصر حضرت یعقوب و خلاصی حضرت ایوب

از بلای کرمان و غرق فرعون و شهادت امام مظلوم قرار فرق
نماز چهاردهم ربیع الاول است استفتاح بالفتح رجب است
و در این روز چنین استفتاح از خدا کنند فرج حاصل شود و تزویج
حضرت فاطمه با شیر خدا در این روز بود مبعث و معراج
رسول ص بنا بر مشهور بیست هفتم رجب است و بعضی گویند بیست ششم
رجب است لیلة البرات پانزدهم شعبان است در این شب
حضرت رحیم برات آزادی از عذاب جهنم به بندگان کرم
فرماید لیلة القدر بنا بر مشهور شب نوزدهم یا بیست یکم
یا بیست سیم ماه رمضان است و ضربت خوردن امیر مؤمنان
و شهادت آن در صبح نوزدهم در روز بیست یکم است عید فطر
از بیان مستغنی است شق القمر شب سیزدهم شوال
ایام معلومات بنا بر مشهور دهه اول ذی حجه است

یوم الترویه

یوم الترویه هشتم ذی حجه و چون حاج در این روز آب گیری
جهت عرفات کنند ترویه موسوم شد یوم العرفه نهم ذی حجه است
و عرفات اسم یکی از مشاعر است و در آن روز حجاج به آنجا روند
و گفته‌اند موضع را چنین آدم و حوا با هم بعد از مفارقت در آنجا ملاقات
کردند از این رو عرفات خوانند عید اضحی واضح است ایام
التشریق یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی حجه است و تشریق
خشک کردن گوشت است و چون جمعی از فقرا در این روزها در منی
حاضر شده گوشتهای اضحیه جمع نموده بجهت آن وقت خشک کنند
موسوم بآن شد عید غدیر خم هیجدهم ذی حجه است و
نزول آیه شریفه الیوم اکملت لکم دینکم و حدیث شریف
من کنت مولاه فعلی مولاه در میان خاص و عام الذین
کالانعام بل هم اضل سبیلا مشهور ایام البیض

روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم است از همه ماهی عموماً و
خصوصاً از رجب و چون حضرت آدم به برکت صیام این سه
روز با مرحمه اسیاهی بدن مبارکش را از آفتاب بهم رسیده
بود بسفیدی مبدل کردید بایام البیض موسوم شد و در روایت
ائمه انام علیه السلام را بالتمام در رجب هم توقیعات مسنیه
و بواسطه اختلاف اقوال متعرض آنها نشد لایام مشهوره تاریخ
روم از تواریخ مذکوره صوم کبیر صوم واجب نصاراست
عید جنکه کوینه جنکه پادشاهی بود عظیم و هر دختر که
در مملکت او بودی بزور ببردی و بعد از ازاله بکارت او را
بشوهر کفتی اذن دادی تا آنکه دختری بود او را هشت برادر
بود چون خواست او را ببرد برادر کهتر لباس زنانه پوشیده
بعوض خواهر رفته آتش شهوت آن ناپاک را بآب خنجر
فرو نشانید

فرو نشانید و مردم امروز را عید کرفته و آن هشتم
تشرین آخر است عید البشارت اول کانون اول است
نصاری کویند جبرئیل در این روز بر حضرت مریم ظاهر شده
بشارت عیسی را باو داد لیلة المیلاد شب تولد حضرت
عیسی است و آن بنابر مشهور شب پنجم کانون اول بوده
عید قلند اس اول کانون الآخر است و چنین
کویند که اسم ملکی از ملوک نصاری است خاج شویان از منه
ششم کانون الآخر باشد و چکونکی آن مشهور است و وجه عید
نصاری بدین متعارف را آن بوده در آن روز حضرت مریم
عیسی را در آب شست عید شمع دویم شباط باشد
در آن روز حضرت عیسی بمعبد در آمد سقوط جمره اولی
هفتم شباط باشد سقوط جمره دویم چهاردهم شباط باشد

سقوط جمره سیم بیست یکم شباط باشد و بعد از دهها
سرما اندک در بهم نشانند و جمره در لغت بمعنی اخگر آتش باشد
و باعتقاد ایشان درین سه روز سه جمره از بالا بزیر آید
و در سقوط جمره اول زمین و در دویم آب و در سیم هوا
گرم شود جمره بنا بر مشهور سنگ پاره ایست که در آخر زمستان
از زمین بر آید و در اصطلاح تازیان حدوث آن گرما را
در زمین سقوط جمره گویند یعنی افتادن گرما در زمین و
آن سه روز باشد از هر یک تا دیگری هفت روز فاصله
سقوط جمره اول هفتم شباط ماه باشد از ماههای
رومیان پس سقوط جمره دویم چهاردهم و جمره سیم
بیست یکم باشد از ماه مذکور گویند در سقوط جمره اول
زمین و در دویم آب و در سیم هوا گرم شود شرح اول

اول ابلغ

این روز عالم را آفرید نوروز خاصه ششم فروردین بود
گویند جمشید درین روز بر تخت نشست و رسمهای نیکو بنا کرد و
امر شکر گذاری حق تعالی نمود و آن روز را جشن ساخته اکابر از نوروز
اول تا نوروز دویم حاجتها بر آورند و زندانیان خلاص کنند
آبانگاه نام دهم فروردین ماه بود چنانکه گذشت گویند اگر در
این روز باران آید مردان بآب روند و اگر نه زنان و از جهت
خوشیمون دانند آب ریزان سیزدهم تیرماه بود گویند در
زمان ملوک عجم چند سال باران نیامد و درین روز بجماعت دعا کردند
فی الحال باری باران فرستاد مردمان نشاط کرده آب بر روی
هم ریختند مهرگان شانزدهم مهر ماه بود فارسیان این
روز جشن اسیر شدن ضحاک بدست فریدون در آن روز را لشکر
گذاری کردند و هر ساله امروز را معظم داشتند مهرگان خاصه

بیست یکم مهر ماه بود و آن روز را نیز تعظیم کنند رکوب کوسج
گویند سلاطین عجم از دکاکین و دولت خود در این روز یک درهم
بطریق خراج یک در مملکت خود گرفتندی و شخص کوسجی یک چشم
بر چهارپایی نشسته با پنجاه مرد از غلامان پادشاه و کوسج
کلاغی در دست گرفته با هیئت و وضع خوش از مردمان از هر دکانی
یک درهم سیم گرفتی و اگر احدی در دادن سیم تعلل کردی کوسج
امر بغارت دکان وی کردی از اول روز تا نماز پیشین هر چه
جمع می‌شد متعلق بسرکار پادشاه بود و از آن وقت تا نماز دیگر
حق السعی کوسج و غلامان بودی و اگر کوسج بعد از آن به نظر یاران
درآمدی او را آنقدر که خواستندی زدندی و بازخواست نبودی بهمنجه
دوم بهمن ماه باشد پارسیان در این روز اسپند با شیر بخورند
تا حفظ بیفزاید شب سده شب دهم بهمن ماه باشد
دلم ٥ انی

اول ایام برد العجوز بیست و ششم شباط باشد و آن
هفت روز بود و در این روزها هوا متغیر بود و صاحب روضة
الصفا گوید که در آن ایام بیست بر قوم عاد به جای ... بود و در این ایام
هلاک شدند و در جای هبوط ریاح پیره زالی از آن قوم بقهقهو
نوحه میکرد روز هشتم باد او را نیز بربود و از آن گفت میلاد یوحنا پیغمبر بیست
پنجم نیسان بود اول ریاح بوارح هیجه هم ایام است
و آن چهل روز است در صحاح آورده که بارح باد گرم است و از ابو
زید نقل کرده البوارح الشمال الحار فی اقل الصیف مولود
یحیی بیست یکم حزیران باشد اول ایام باحوردا
نوزدهم تموز بود و آن هشت روز بود در آن آغاز تابستان
گرما بود و بعضی از اصحاب لغت گفته‌اند معنی آن حرارت است
عید تجلی ششم آب بود گویند در این روز عیسی تجلی کرد

بر حواریان از میان ابر و موسی را با خود ظاهر کرد مقتل
یحیی بیست هشتم آب باشد عید الصلیب سیزدهم
ایلول باشد و گویند که یکی از ملوک روم به بیت المقدس
آمده طلب چوبی کرد که مسیح را بر آن چوب صلب کرده بودند
و بعد از تفحص آن چوب را با دو چوب دیگر یافته و فرق در
میانه نکردند پس یکی از آنها را بر شکم مرده نهادند زنده شد و
از آن دو دیگر آن خاصیت ظاهر نشد آن چوب را شناخته
و بدین واسطه آن روز را عید گرفته و این نقل از دروغهای
صرف است چه آن حضرت را مصلوب نکرده و بر فرض چوب
صلب آنحضرت را چه معنی دارد این خاصیت باشد در ذکر ایام مشهوره
تاریخ فرس نوروز عامه آنست [illegible] فروردین ماه قدیم بود که
در زعم مجوس این هجده اینروزی بود حضرت آفریدگار در

پنج اوّل

قوة گرما یا نفهیم است باشد شب یلدا است آخر چله
بود غایة قوة سرما یا نفهیم دلو بود اول چله بزرگ
زمستان اول سده بود نوشتن رقعه کژدم پنجم
اسفندی پنجم حوت بود در این روز رقاع رفع هوام نویسند
و گویند این در جمیع صورت حشرات دارد تمت الکتاب بعون
الملک الوهاب   هر عیب که بینی تو با صلاح بکوش
در شب جمعه دهم شهر [illegible] هر عیب نظر مکن که عیب خلق است رمضان المبارک سنه
١٣١٤

متعلقات کواکب

غم و اندوه و محنت و بیماری و بند و زندان بزحل تعلق
دارد و گشودن کارها و برآمدن مرادها و آسانی پس از
دشواری و سعادت روی نمودن و اسباب توانگری
و بیشی مال بمشتری تعلق دارد و دشمنی و خرابی :

افکندن میان و کمر و تسلط و قهر و دلیری و غالب
شدن بر خصم بمریخ تعلق دارد و جاه و زیبائی و حشمت
و تمکین و عزیز شدن و بزرگ شدن در چشم خلایق
بشمس تعلق دارد و دانائی و حفظ و فهم و ذکا و نطق
و دفع وسوسه بعطارد تعلق دارد و صحت و ایمنی و رستن
و به شدن از بیماری و تسکین دردها و دفع چشم بد و
ترس و بیم بقمر تعلق دارد هرگاه کسی محتاج شود باید
ملاحظه متعلقات کواکب نموده باشد فصل [illegible]

در معرفت اصول اختیارات

در معرفت اصول که بدان حاجت افتد در اختیارات
جزوی بدانکه دانستن پنج چیز در اصول اختیارات لازم
باشد اول تعریف اختیار و آن چنین است که اختیار
عبارت از تعیین وقتی بعلم نجوم که بهتر از آن وقت در

اوقات

و رسیده بزبان ایشان آتش طلبیده باشد و چنین فریدون بر ضحاک
غالب شد ضحاک را طباخی بود که هر روز مغز دو مرد را بکشتی و مغز
سر ایشان بجهة ضحاک ببردی فریدون خواست تا او را بکشد عرض
کرد که من خدمتی کرده ام در شان ایشان اما هم ولی جنایت که هر روز
ضحاک را مغز بخورد دادمی سر ایشان را نکشتم مغز گوسفند را در کرده
بکوه دماوند فرستادم و الحال در آنجا موجود می باشند فریدون
بالشکر متوجه کوه شد ایشان در آن کوه بجهة صدای غلغله عظیم
شنیدند که کجاست فریدون گفت تا شعلها روشن کردند و بر دامان
کوه که در آن متفرق جمع شده بودند فریدون ایشان را جمع نموده لشکر
کرد و طباخ را بزرگ گردان کرد کاهنباد و چنانکه در کتب
سماوی مذکور است که خدا عالم را در شش روز آفریده روز یکشنبه
در کتاب مخزن که حضرت حق عالم را یکشنبه آفرید یکشنبه :

وقت آفریه اول فروردکان روز بود ده روز
با آنکه فروردینگاه ۵ نه باشد و فارسیان درین روز بزیارت
دخمها رفتندی و زیارت مردگان نمودندی چنین روز جمعه در میان
اسلام نوشتش رقعه کژدم پنجم اسفندارمذ ماه باشد
و گویند فارسیان درین روز رقاع بجهت رفع هوام نوشتندی

ذکر ایام مشهوره که مبنی بر معرفت آفتاب است

نوروز سلطانی اول فروردین ماه جلالی بود چنانکه گذشت
نوروز خوارزم شاهی روزی بود که آفتاب در درجه شرف
باشد غایة قوة فصل ربیع یازدهم ثور باشد آخر ایام
معتدل هیجدهم ثور باشد آغاز گرما پنجم جوزا باشد امشاح
الفصلین پانزدهم جوزا بود بعد از آن برج اول فصل دیگر
باشد اول چله تابستان اول سرطان باشد غایة
قوة گرما

اوقات که موافق مقصود نبود یافت نشود تقدیم فایده اختیار روان
موقوف بر مقدمه است و آن چنانکه شارح چهت باب
در شرح کلام بطلمیوس در ثمره الفلک نقل نموده اینست
که هر طالعی که همه دلایل او سعد و قوی بود صاحب آن طالع
را در همه امور نیکو عیب نظیر نباشد و هر طالع که تمام
دلایل او نحس و ضعیف بود صاحب آن در شقاوت
و شر و بد بی نظیر بود و این هر دو قسم نادر الوجود اند و اکثر
طالع را از هر دو صنف دلایل باشد پس از تکافو دلایل طرفین
هر کاره بر آن قرار گیرد و اینرا قوام آن دلایل گویند و
چنین اختیاری کند جهة شخصی که اکثر را طالع اصلی باشد پس
سعادات اختیار موافق با سعادات قوام شخص شود انتفاع
آن شخص از این اختیار در غایت نفع و کمال بود و اگر اختیار

باقوام هر دو به نحوست باشند لیکن شخص را در لیکن اختیار ضرر
وافر حاصل و از منفعت بالکلیه عاری باشد و اگر یکی در طرف
سعادت و دیگری در جانب نحوست باشد فایدهٔ اقوی را اعتبار
بود لکن مع النقصان و اگر هر دو برابر باشند هیچ یک را اثر
نباشد انتهی محصلا پس از این تحقیق دقیق ظاهر شود که
می‌تواند شد که شخصی در وقت سعد مشغول امری شود بعکس نتیجه
و بالعکس و هم چنین تواند بود که از اختیار واحد دو شخص را
اثر مختلف بلکه ضد ظاهر باشد و نیز از این تحقیق مندفع شود
سخن کسی که گفته که اگر دلایل طالع شخص مسعود است سعادت اختیار
کفیل حاصل نبود و اگر دلایل اصلیه منحوس است سعادت
اختیار نیز باید حاصل باشد لیکن شبههٔ دیگر در اینجا وارد آید که
قوامیت و رفع آن موقوف بر جبر و اختیار و قدر و [illegible]

والله الهادی

والله الهادی سیم موقوف اشتغال مستحق اختیار باشد و
آن اینست که هر کاری که هر روز یا هر هفته چند بار در کار باشد
در آن شغل حاجت اختیار نباشد چه بمنزله امور طبیعی است
در اختیار سعود در آن اثر چندان نباشد چهارم ضروریات
اختیار را از اوضاع فلکی در آن دو قسم بود یکی آنکه در سعت وقت
ضروری بود دویم آنکه در ضیق که علاج باشد و اقل تعقیب چیز
باشد چنانچه در رشته نظم کشیده که اختیار هر چه داری
بعقب چو آور بکار ، تا بود کار تو نیکو و بنه هم دان مفترض
حال مه بعد با به حال برج و صاحبش ، حال طالع صاحبش بیت
الغرض صاحب غرض ، و ثانیا هر چه از این هفت مقدور
باشد و به تفصیل هر امر ضروری در وسعت وقت اشاره نموده
و منفیا به صلاح حال قمر و صاحب برج او موضع است

چنانکه هر یکی از قمر و صاحب برج منحوط باشند یا اگر
محفوظ نباشند از نظرات منحوسه خالی باشند و همچنین
کوکبی که کاری خواهند کرد با او منسوب بود هم باید که از نحوس
خالی باشد چنانکه در روز [illegible] نکاح کنند مثلا باید قمر در برج ثور
باشد و ثور هم منحوس نباشد نیز کوکبی که صاحب عقده نحس در او نباشد
در زهره هم [illegible] عشر [illegible] طالع است باید مسعود باشد و
همچنین باید که طالع وقت مطلوب را و صاحبش و خانه
آن کار یعنی آنکانه از خانه های دوازده گانه منسوب باشد
و صاحبش در اختیار نگاه داشت چنانکه در مطلوب مخصوص
باید در وقت نکاح طالع مثلا اسد باشد از نحوس خالی و
صاحبش که شمس است هم مسعود باشد و بیت العرض که هفتم
طالع وقت باشد با صاحب هفتم هم مسعود باشد [illegible]

نیز داخل

نیز داخل نبود که باید در اختیارات در کارهای منقلب
که انقلاب در آن مطلوب بود برج منقلب و ثابت را که
ثبوت و دوام در آن مرغوب باشد ثابت اختیار کنند و اتصال
قمر بکوکبی که مناسب بان کار بود [illegible] نمایند مثلا جامه
نو بریدن و پوشیدن باید قمر در برج غیر ثابت متصل
بزهره که کوکب زینت است یا مشتری که کوکب نظافت
و علو منصب است بوده باشد و سفر را در برج غیر ثابت خاکی
اگر سفر به خشکی بود یا آبی اگر سفر دریا باشد و مقصد بعد
و مسافت از سعد [illegible] و بیت نهم که خانه سفرهاست یا سیم
که خانه سفر نزدیک است و بیت دهم که خانه مقصد است
که سعد اختیار باید نمود و تعلیم را در برجی که بصورت
مردم باشد و بهر جهانی هوائی بود و سنبله و نیمه اول قوس

ممتزج نبطار و امتزاجی محمود و ناظر مشتری جز به نظر مقابله و
تربیع باید قرار داد و دیگر به شرطی باید قمر در خانه‌های مشترک
در یکی آبی بود و دیگری آتشی و هم چنین خانه‌های مریخ نبود چه کرمای
نتیجه آب و آتش است و فصد را در برجهای آتشی یا هوائی
نیک حال چه آتش دافع رطوبت و هوا مناسب با
طبیعت دم بود و باید قمر ناقص النور بود چه نقصان نور
او موجب رطوبت ابدان باشد و خون چنین باشد
خون صالح دفع نشود و اگر خون بسیار مطلوب باشد در
فزونی نور ماه جایز باشد و در فصد دست و منکب باید
که قمر در برج جوزا باشد زیرا که جوزا متعلق به دست باشد
و حلول قمر در هر برج موجب توجه رطوبت به آن بان
عضو باشد و آنکه مقتضی تعفن مواد بود پس با حصول تعفن
الاطبات

و رطوبات آهن به آنکه عضو رسانیدن مصلحت نبود و هم چنین
چنین قمر در برجی نبود که عضوی منسوب بدان باشد بدان عضو
مطلق نشاید جراحت رسانید و در بنا نهادن باید که قمر
صاعد بود و مستقیم و در برج ثابت یا ذو جسدین و در حمل در برج
چهارم نبود و نیک حال و در اعمال سلطانی باید که قمر در برج شرف
بود یا در خانه آفتاب و ناظر مشتری و تجارت در برج منقلب
اما در برج منصرف از سعد و در شرف متصل به سعد و در زراعت
کردن باید قمر در سرطان یا حوت یا برج خاکی باشد چه
اعظم زراعت آب و خاک باشد و اما در عقرب جایز
نبود چه خانه مریخ و هبوط قمر بود و باید قمر متصل بسعود بود
و به نظر تسدیس یا تثلیث ناظر به زحل و حذر باید نمود از آنکه
قمر ناقص العدد نبود و موجب فساد تخم بود و نظر نحوس :



لصاحب طالع از جمله ولادات بود علامت آفت
زرع بود در اجرای قوات قمر تحت الارض باید
و در برج آبی داوی آنکه در برج ثالث و خامس باشد
ناظر بسعود سیما مشتری و صلاح حال زحل و مشتری میان
او و قمر از جمله شرایط است و در درخت نشاندن قمر را
برج ثابت یا ذو جسدین باید و طالع نیز از این برج
بود و قمر متصل بسعدی باید و اگر سعد در طالع یا عاشر
یا در شرف خود بود به زحل صالح الحال بود و حذر باید
از اتصال قمر بکوکب ساقط و از برای دعا کردن قمر
در یکی از خانهای مشتری باید متصل بمشتری و بکوکب راس و
ثانی مطلب اتصال باید و بعضی اتصال قمر را با راس
و کف الخضیب از شرایط شمرده لهذا این مختصر را

از اینها

از آنها و برین قیاس ختم تراینج نسخ والله اعلم بالصواب

فصل در معنی دلالات کواکب سبعه از طبقات

مردم زحل کوکب پیران است و دهقانان و ارباب
خانهای قدیم و مردم سیاه و عابدان و غمگینان و جهودان
مشتری کوکب قضات و اشراف و اصحاب مناصب
و سادات و مردمان متمول و نصاری و مریخ کوکب
سپاهیان و اهل سلاح و ترکان و دزدان و عیاران
و راه زنان و چاووشان و پرده داران و مسلمانان بود
و آفتاب کوکب بزرگان و پادشاهان و اهل امر و نهی
و آتش پرستان و زهره کوکب زنان و خادمان و معشوقان
و اهل طرب و جوانان خوش منظر و امردان و ساده رخان
و مسخرگان و بت پرستان و عطارد کوکب دبیران و

واصحاب دیوان و بزرگان و غلامان و نقاشان و حکیمان
و اهل علوم دقیقه و جادوان و طبیبان و قمر کوکب رسولان
و پیکان و مسافران و سیاحان و وزرا و جاسوسان و عوام
الناس باشد و چون قمر از برجی به برجی انتقال کند و در آن برج
بکوکبی ناظر خواهد بود تا هنوز بکوکب اتصال رسیده باشد گویند بعید
الاتصال است یعنی اتصال خواهد شد لیکن بعید است و اگر از آن
نظری که در آن برج خواهد شد منصرف شده باشد و دیگر در آن
برج کوکبی نخواهد دید گویند خالی السیر است و اگر در برجی رود و در
آن برج هیچ کوکبی را از کواکب سبعه نبیند گویند وحشی
السیر است چه چون شخصی تنها در شهری در آید و هیچ کس را نه بیند وحشت
کند و این وضع دلیل بود بر فرو ماندن از کارها و نقصان آن
و پیشتر آمدن جهات با نفع و گاه باشد که بر این اطلاقات بر غیر قمر
هم کنند فیها

نیز کنند چنانکه صاحب تنبیه باب ذکر کرده **فصل در خانه
ها دوازده گانه** پیشتر از این یاد کرده‌ایم منطقة البروج را
از نقطهٔ طالع به دوازده قسم قسمت کنند و هر قسمی را برجی و بیتی
خوانند و از آن احکام کنند و چهار را از آنها طالع و رابع و
سابع و عاشر باشد اوتاد خوانند و چهار دیگر که از آنها را
مایلی الاوتاد هر آنکه دوم و پنجم و هشتم و یازدهم باشد و چهار دیگر
را زایل الاوتاد خوانند هر آنکه سیم و ششم و نهم و دوازدهم باشد
پس اول برج و اول درجه در وقت مطلوب از مشرق از
دایرهٔ افق طلوع کند در هر وقتی از اوقات که باشد آنرا
طالع خوانند و آن خانهٔ تن و زندگانی و عمر باشد و خوشی و
ناخوشی و صحت و مرض و ابتدای هر کاری تعلق بدین خانه
دارد و دوم از آن خانهٔ مال و معیشت و یاران

باشد و هم موافقت شراب و طعام و اقربا و دبیر و دوستان پدر
خانهٔ سیم و آن خانهٔ خویشان و برادران و تحویل و خدم و عصبه
و مادر و سفر نزدیک و رجا و سعادت اولاد و عاقبت
اعدا و فرح اصحاب باشد پس خانهٔ چهارم و آنرا وتد الارض
خوانند و آنرا خانهٔ پدران و املاک و عواقب کارها و احوال
برادران و خواهران و فرح دشمنان و خوف سفرها و امهات
ازواج و سعادت خدم و سعادت باشد و خانهٔ پنجم خانهٔ فرزندان
و شادیها و عشق و احوال پدران و خطر امهات و سعادت
ازواج و به تجربه خدام باشد و خانهٔ ششم خانهٔ بندگان و
خدمتکاران و رنجوریها و چهارپایان خورد و مال فرزندان
و خویشان پدر و عاقبت برادران و خواهران و خطر دوستان
و سفر مادران و به تجربه شرکا و ازواج خانهٔ هفتم وتد غارب
[illegible]

و نظیر درجهٔ طالع و آنرا خانهٔ زنان و همسران و انبازان و احوال
خدام و عاقبت آبا و فرح برادران و خواهران و خطر دشمنان
و سفر دوستان و پدر و مادر باشد و خانهٔ هشتم خانهٔ ترس و مرگ
و نکبت و میراث و مال نسیه و عاقبت اولاد و فرح آبا و امراض
خویشان و سعادت مادران و خانهٔ نهم سفر دور و علم و دین و
خویشان زن و عاقبت عصبه و خدم و شادی فرزندان و سعادت
ایشان و دیدن خوابها و تعبیر کردن آن خانهٔ دهم عمل سلطان
و مادران و مخدوم و احوال سفر و عاقبت ازواج و خطر خویشان
و برادران و آنرا وتد السماء خوانند و یازدهم خانهٔ امید و
سعادت دوستان و احوال مادران و فرح ازواج و رنجوری بندگان
و خانهٔ دوازدهم خانهٔ دشمنان و به تجربه و چهارپایان بزرگ
و احوال اصحاب و خویشان مادر و رنجوری زنان و خطر فرزندان و :

و سفر آبا و اجداد باشد و از این خانها طالع و دهم و هفتم
و چهارم را اوتاد دانند و تشبیه کرده شد با وتاد اربعه خیمه
و دوم و یازدهم و پنجم و هشتم را مایل الی الاوتاد و سیم و نهم و
دوازدهم و ششم را زایل الاوتاد گویند و از این خانها دوم و
هشتم و ششم و دوازدهم ساقط اند از طالع یعنی به هیچ یک از
انظار ناظر بطالع نیستند چنانکه ظاهر است فصل در فرح
کواکب و آنچه بدان ماند کواکب سبعه را در خانهای دوازده
گانه یعنی بغیر قوتهای گذشته قوتی دیگر باشد بهر یک از آنها باشد
و آن را بهجت تعبیر است فرح زحل در بیت دوازدهم بود
فرح مریخ در بیت ششم و فرح مشتری در بیت یازدهم
و فرح زهره در بیت پنجم و فرح آفتاب در بیت نهم
و فرح قمر در بیت سیم و فرح عطارد در طالع و مقابل فرح یعنی

در فرح کواکب و آفت

خانه هفتم

خانه هفتم از فرح هر کوکبی را آفت آن کوکب گویند و بعضی
کوکب نهاری سه اند یعنی زحل و مشتری و شمس و عطارد به روز فوق
الارض و به شب تحت الارض و کواکب لیلیه یعنی مریخ و
زهره و قمر و عطارد بعکس یعنی به روز تحت الارض و به شب
فوق الارض حیز خوانند و حیز بمعنی مکان نیز و اهل این
فن گفته اند که چون کوکب در حیز خود باشد مانند شخصی باشد در ا
یوان استغنائی باشد و بعضی کوکب مذکر در ربع مذکر و
خانه مذکر و همچنین بعضی کوکب مؤنث در ربع مؤنث و
خانه مؤنث قوتی دیگر باشد غیر قوت فرح و حیز و عکس این
معانی را گفته اند ضعف باشد چنانکه کوکب نهاری به روز تحت
الارض و لیلی فوق الارض و به شب بعکس این باشد و بعضی
کوکب مذکر در ربع مؤنث یا برج مؤنث و العکس [illegible]

در شمار تقویم

به آنکه تقویم در لغت معنی راست کردن است و در اصطلاح قوسی است
از منطقة البروج محصور میان نقطه اول حمل و موضع کوکب
بر توالی و مراد از موضع کوکب طرف خطی بود که از مرکز عالم خارج
شود و بمرکز کوکب گذرد و از آنجا تجاوز نموده بفلک اعلی منتهی شود

در حساب جمل

در حساب جمل به آنکه حروف بیست و هشت گانه مشهوره را اگر
مفرد بجوی تهجی و اگر مرکب باشد جمل خوانند چون در صورت اول جیم
یک جدا جدا املا کرده شوند و تهجی بمعنی تعداد است و چنین مرکب
شوند جمله جمله شوند و جمل جمع جمله باشد و جمل را به اقسام عدیده
اعتبار نمایند چنین ابجد و ابتث و اشهر آنها ابجد است پس
از این جهت متعارف میان طریق حساب ان شاء الله و ان تعیر جمل
الجمل را بر این ترتیب است ابجد هوز حطی کلمن سعفص
قرشت ثخذ ضظغ و این بیست و هشت حروف است نه از

آحاد که

آحاد که از الف تا طا است بطریق شمار مشهور و نه عشرات که
از یا تا صاد است و نه مآت که از قاف تا ظا است و دیگر
الف هزار است و غین نجود و این اصول اعداد است چه هر چه
غیر از اینها باشد از ضم بعضی به بعضی حاصل آید و دیگر عددهای غیر
متناهیه را از رقم این حروف ترتیب کنند و به طریق تکلم بزبان
پارسی در اکثر بیشتر را اول بیشتر دارند و کمتر را باز پس دارند مثلا
یا یازده و کب بیست و دو و کج بیست و سه و هر مرکب که بود از عشرات
و آحاد و هر مرکب از مآت با عشرات چنین قم صد و چهل و در مرکب
از الف و غیر آن چنین غفط هزار و نهصد و هشتاد و نه در تقاویم
و در کتابت بار نقطه نویسند تا مشتبه به زا نشود و جیم را بواسطه
نقصان یا تغیر رقم زنند و مشتبه با حا نشود و دال بر این
صورت نویسند هـ از جهت رفع اشتباه با واو و زا و یا :

[illegible]

معکوس علامت نهند تا فرق میان ان و لام شود و گاه [illegible] را
گوشه نویسند بجای جیم در رقم در تقویم از پنجاه و نه بجای دو
نکنند چون آن حروف علامت بروج و درجات و ساعات و
دقیقه و ثانیه و امثال آن باشند و چنانکه پایه چنین ثانیه
به ثلث رسد دقیقه شود و چنین دقیقه به ثلث ساعت
یا درجه گردد و چنین درجات به سی رسد برجی شود و فرق میانه
یا دو نون در صورت ترکیب ان بود به نوعی از نظر باکثریه
منقوطه و یا را غیر منقوطه رقم کنند و چنین عدد هزار مضاعف
گردد و از جهت رفع اشتباه و به طریق دفتر بزبان پارسی عدد
هزار که مضاعف هزار بود بر عینی ده عدد هزارات
مقدم دارند هم چنین بغ ده هزار و اگر رقم [illegible] را بود
و مقصود تضعیف هزارات مؤخر از عینی دارند به هزار
ملتبس گردد

ملتبس گردد و علی ذالک القیاس قع صد هزار و تضعیف
مرتبه هات رسیده باشد غ ه غ غ ششصد و سی و چهار ارد
هغ قصه که تضعیف مرتبه هات با عشرات و احاد بود و بهتر
آنست که [illegible] ذکر کنند مثال سیراهم و تضعیف مرتبه عشرات رسیده
باشد و گاه باشد که مرتبه از مراتب اعداد خالی باشد پس چون
خواهند رقم مرتبه بعد از آن را ثابت نهند و ناظر را در آن شک مرتبه
مقصود ممکن نبود از جهت حصول مقصود مرحله را آنجا هیچ عددی
نباشد و بعد از ان رقمی خواهند نویسند صفری نهند بر این
صورت ٥ تا ظاهر گردد که این مرتبه از عدد خالیست و رقم
عدد در مرتبه [illegible] است و صفر در لغت مکان خالی بود و چنین این
مکان از عدد خالی بود لاجرم علامتش را صفر نام نهند و صلاح

[illegible] ۱۲۵۸ [illegible]
[illegible] ۱۲۲۱

چه آنکه عسکر علیه وز ستاره لیث نحس و جوهر بر لطیف [illegible]
گویند چه او ما هلال مشتری ست پیوسته و چون کشتی خیالی گیرد
چنبره هم در کشته و خوش هشت روز گردانی جا پیر میکنند باین
جهت او را عسکر علیه وزیر عامه و او را هر جا رسد ولی اهل اشرف [illegible]
همت جا محکم در حین فاصله بود جهد چه که باین مغلوب گیرد [illegible]
هر روز اتفاق افتد آنچه الیث که باب او که قوی سعادت بود
معالجه بشارت حضر او دیگر باشی و هر کس شوق الهر جا شده
او را لب حوا اینها و مواضع عالیه حضر زیاد کردد و هر گاه
الهر جا باشی او را دست گردن و نفیسه نهانی و اشیاء اینها جهت
منافع بهر جا که در او بود است از آن اجتناب باید کرد و تغیر آن در جهات
عشر وجب الام ترکیه در تعاویم مذکور است تمت

الوقائع	الأوقات	الشمس	القمر	زحل	المشتري	المريخ	الزهرة	عطارد	الرأس	الذنب
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الشمس	زحل	المشتري	المريخ	الزهرة	عطارد	المنازل	البيت	الوقعات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الشمس	القمر	زحل	المشتري	المريخ	الزهرة	عطارد	الراس	نصف النهار
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الشمس	زحل	المشتري	المريخ	الزهرة	عطارد	المنازل	الثابت	الوقائع
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	الشمس	القمر	زحل	المشتري	المريخ	الزهرة	عطارد	الرأس	[illegible]

[illegible]	زحل	المشتري	المريخ	الزهرة	عطارد	[illegible]	المنازل	[illegible]	التوقيعات

مجموع	[illegible]
الايام	[illegible]
الشمس	[illegible]
القمر	[illegible]
زحل	[illegible]
المشتري	[illegible]
المريخ	[illegible]
الزهرة	[illegible]
عطارد	[illegible]
الرأس	[illegible]

القمر	[illegible]
الشمس	[illegible]
زحل	[illegible]
المشتري	[illegible]
المريخ	[illegible]
الزهرة	[illegible]
عطارد	[illegible]
المنازل	[illegible]
البيت	[illegible]
الوقت	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
أيام	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الشمس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
القمر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
زحل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
المريخ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
المشتري	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الزهرة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
عطارد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الرأس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
زحل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
المشتري	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
المريخ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الزهرة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
عطارد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
المنازل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]
الدوائر	[illegible]
الأيام	[illegible]
[illegible]	[illegible]
الشمس	[illegible]
القمر	[illegible]
زحل	[illegible]
المشتري	[illegible]
المريخ	[illegible]
الزهرة	[illegible]
عطارد	[illegible]
الرأس	[illegible]
اختلاف النهار	[illegible]

الاتصالات	[illegible]
الشمس	[illegible]
زحل	[illegible]
المشتري	[illegible]
المريخ	[illegible]
الزهرة	[illegible]
العطارد	[illegible]
القمر	[illegible]
المنازل	[illegible]
النسب	[illegible]
الموقعات	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	الشمس	[illegible]	زحل	[illegible]	المريخ	[illegible]	عطارد	[illegible]	نصف الفلك

[illegible]	[illegible]	زحل	[illegible]	المريخ	[illegible]	عطارد	[illegible]	المنازل	[illegible]	البيت	المواليد	[illegible]

صح وعد	مشهور	الايام	[illegible]	[illegible]	الشمس	القمر	زحل	المشتري	المريخ	الزهرة	عطارد	الراس	لطف الحال

[illegible]	الايام	[illegible]	شمس	زحل	المشتري	المريخ	الزهرة	عطارد	[illegible]	المنازل	[illegible]	البت	الوقعات	[illegible]



